

سری از آزادیخواهان گماردند. تلگرافخانه که از کار افتاده بود بکار واداشتند. در آن چهار ماه ویرانیهای در شهر رویداده خانه ها و کوچه های نزدیک بچنگگاهها کوبیده شده و بسیاری از آنها بخون آلوده گردیده، و درها و پنجره های بازارها و کاروانسراها شکسته و مغازه های مجدالملک با آتش سوخته بود. رو بهمرفته از سر خیابان تا نزدیکی امیرخیز ویرانه ها بهم می پیوست. قاسم خان والی رییس بلدیة سا یسک چابکی بآباد گردانیدن اینها پرداخت و سنگرها که درمیان شهر می بود همه را برداشت. بازارها را در اندک زمانی بحال پیش آورد که چون رمضان بپایان رسد همگی باز گردد. درمیان این شادیها چیزیکه مایه افسوس همگی میشد نبودن حسینخان و کشته شدن

گفتار چهاردهم

چگونه مشروطه خواهان بشهر گشایی برخاستند؟ ..

در این گفتار سخن رانده میشود از افتادن مشروطه خواهان شهرهای آذربایجان را، و از دیگر پیشامدهای آنزمان تا هنگامیکه لشکرها دوباره مرز شهر را گرفتند.

تهی شدن دوچی و سرخاب از ملایان و دولتیان و برخاستن عین الدواه خوشترین روز - از کنار شهر، یکدورنوی را در تاریخ کوششهای تبریز، بلکه در های تبریز تاریخ مشروطه باز کرد. مشروطه خواهان پس از چهار ماه کوشش بدینسان فیروز درآمدند، و مشروطه پس از آنکه باخرین پایه رسیده بود و بیم برافتادش میرفت بدینسان نیرومند گردید.

این پیشامد نتیجه هایی را در پی میداشت:

نخست: مشروطه خواهان در تبریز میدان یافته به برپاگردانیدن اداره ها و دیگر کارهای بزرگی پرداختند.

دوم: آزادیخواهان در همه جا شادمان گردیده از برافتادن مشروطه بی بیم شدند، و در تهران و دیگر جاها جنبشها آغاز یافت.

سوم: بیگانگان که بکوششهای تبریزیان ارج نکرده امید می به پیشرفت آن نمیداشتند از این فیروزی ناچار گردیدند اندیشه و گفتار خود را دیگر گردانند.

در پاره سامان شهر، از همان روزیکه دوچی و سرخاب از دولتیان تهی گردید، ستارخان و باقرخان و انجمن ایالتی بان کوشیدند که در شهر ایمنی در کار و بازارها باز گردد. دشمنها که کسانی با آزادیخواهان کرده بودند اینزمان همه آنها پرده کشیده دنبال نکردند. با مردم دوچی و سرخاب و ششکلان مهربانی بسیار نمودند. مردم قوامک که ایشان نیز زینهار خواسته بودند سردار زینهار داده از گذشته چشم پوشید. گذشته از سپارشهای پیشین روزیکشنبه بیست و ششم مهر (۲۲ رمضان) در شهر جار کشیدند که هر کسی از آزادیخواهان که یکی را بیازارد کبفر سختی خواهد دید. نیز کسانی از سوی سردار و سالار دوچی و ششکلان گمارده شدند که مبادا کسی از مجاهدان و سردستان در آنجا بمردم آزاری پردازد.

در همان روزها بگشادن اداره های نظمی و عدلیه و بلدیة و معارف کوشیده بهر کدام



ب ۲۴۹

فرمانتورها

(این پیکره در زمانهای پیشتر برداشته شده)

آنچنان می بود . از سوی سردار و سالار و دیگران پیاپی ختمها بنام او گزارده میشد . همان روزیکه دوچی تهری گردید انجمن ایالتی چگونگی را با تلگراف بانجمن سعادت آگاهی داد . و آن انجمن بنجف و دیگر جاها آگاهی فرستاد ، و این بود در این روزها پیاپی تلگرافهای خجسته باد از قفقاز و استانبول و نجف و پاریس میرسید . در تهران و دیگر شهرها که فشار خود کامکی فرصت نمیداد مردم نیمه نهانی شادمانی می نمودند ، و چنانکه خواهیم دید از این هنگام در همه این شهرها آزادیخواهان بدلیبری افزودند و در بیشتر جاها تکانهایی رخ نمودن گرفت .

انجمن سعادت کوششهای خود را دنبال می کرد و باز « اعانه » می رسانید ، و یکی از کسان بنامی که « اعانه » با دست انجمن فرستاد شیخ خزعل خان بود که در خوزستان خود سرانه فرمان می راند . این تنها کسی بود که از درون ایران « اعانه » به تبریز می فرستاد .

یکی از کارهای شکست تبریزیان در این هنگام آن بود که تلگراف درازی به محمد - علمیرزا فرستاده باز شدن مجلس را خواستار شد . چنانکه گفته ایم پس از بمباردمان مجلس محمد علمیرزا نوید داد که سه ماه دیگر دوباره مجلس را بگشاید . ولی چون سه ماه بپایان رسید در دوم مهرماه (۲۷ شعبان) فرمانی بنام سدر اعظم بیرون داده این بار هم نوید باز کردن مجلس را به بیست و سوم آبان (۱۹ شوال) داد و در این فرمان چنین میگفت :

« ولی چون اشرار تبریز بقدری هرزگی و شرارت و خونریزی کرده و شهر را « منشوش و منقلب نموده اند که دولت نمیتواند از تنبیه اشرار و مفسدین صرف نظر نماید ، اینست که دستخط می شود که تا شهر تبریز منظم و اشرار آن قلع و قمع و اهالی مظلوم ، « آنجا از شر اشرار آسوده نشوند و امنیت را اعاده ننمایند شهر تبریز از این حکم ، « مستثنی خواهد بود . »

این هنگام که تبریز چیره در آمد ، و پیداست که شاه چه خشمی از آن داشته تبریزیان تلگراف می کنند که چون شهر ایمنی یافته چنانکه نوید داده بودید مجلس را بازکنید این يك سرزنش بسیار بجایی بوده و ما اینك خود آن تلگراف را در اینجا می آوریم :

« طهران بربرر معدلت تخمیر همایونی خلدالله ملکه الان متجاوز از چهار ماه ، « است که شرح گذارشات خطه آذربایجان بملاوه اینکه باعث خرابی ملک و ملت و انهدام ، « اساس عمران مملکت و تعطیل تجارت شده خاطر خطیر همایونی را نیز دچار انواع ، « ملال و تشویش نموده است و یقین است که اگر پای اشرار و مفسدی چند که محض پیش ، « بردن اغراض شخصی خود بانواع تساویلات مسئله را کاملاً برخلاف نفس الامر قلمداد ، « کرده و موضوع حقیقی را در پیشگاه مقدس آن پدر مهربان پوشیده و پنهان می داشتند ، « در میان نمی بود هر آینه کار خرابی ملک و ملت باین درجه از محور اعتدال خارج نمیشد ، « و بالاخره هم بحمدالله بر ضمیر منیر اعلیحضرت اقدس همایونی مکشوف افتاد که مقصود

« از تمام خودنمایی و عرض چاکری جز بستن کوله بار تمتع چیز دیگری نبود چنانچه ، « طرف خود را بستند هر يك راه هضم آنرا در پیش گرفته بسمتی در گذشتند و مهمترین ، « حاجتی که این اولاد مظلوم اعلیحضرت ملوکانه در دست دارند اینست که همینکه با توجه ، « امام زمان علیه السلام پای این چند نفر مفسد دولت و ملت کش از میان خارج گردید ، « کوس اتحاد حقیقی اولاد در میان تمام اهالی کوفته شد و ثانیاً باب مخادمت در میان ، « رعیت مطیع و پادشاه مهربان فراز گشت از آنوقت اعلیحضرت امر اجرای قانون انتخاب ، « و کلاه را تعلیق بنظم آذربایجان میفرمودید حال دگر گویا برای تردید خیال آن پدر ، « تاجدار هیچ موضوعی در کار نباشد چه اهل تبریز با اتحاد کلمه فعلا در قلب خود جز محبت ، « پادشاه و انتظار افتتاح دارالشوری و تطبیق قانون اساسی ندارند بنا بر این در عالم ، « شاه پرستی و دولتی خواهی ملت آذربایجان که در حقیقت بمثابه قندیل ممالک محروسه ، « است مستدعی هستند که اعلیحضرت اقدس ملوکانه بجای مقاومت ملال انگیز برای ، « تشکیل ملت بدبخت بيك همت ملوکانه امر به انعقاد دارالشوری ملی و انتخاب و کلاه ، « نمایند که هم این فرصت نیکو را واسطه اتحاد آمیزش میان دولت و ملت قرار دهند ، « و هم باین تدبیر سدسرایت این بلوای عمومی را بسایر ولایات فرموده باشند . »

مادر این کتاب از رویه سیاسی پیشآمدها کمتر سخن رانده ایم .

پروایی که در باره ولی باید دانست که انگلیس و روس با هم پیمانی ، که در سال **بیگانگان مینمودند** پیش میان خود بستند از همچشمی دست برنداشته بودند ، و چون روسیان هواداری به محمد علی میرزا می نمودند در برابر آنان انگلیسیان نیز هوای مشروطه را می داشتند . راستست که يك تکان ژرفی در ایران ، پسود همسایگان نبود و انگلیسیان نیز بچنان تکانی خرسندی نداشتندی . با آن حال در آن کشاکش که بنام مشروطه خواهی و خود کامکی برخاسته بود ، آنان سود خود را در هواداری از آزادیخواهان می شناختند که اینها را در برابر محمد علی میرزا سر پا نگه دارند .

از اینرو چون دارالشوری آن ناشایستگی را نشان داد و بادست لیاخوف بان آسانی بر افتاد ، انگلیسیان از آزادیخواهان نومید شده سیاست شان رنگ تاریکی گرفت . زیرا محمد - علمیرزا ، کلید های ایران را در دست داشته خود را بدامن روس انداخت ، و این يك شکست سیاسی برای ایشان میبود . از اینرو روزنامه های انگلیسی زبان ریشخند و بدگویی بایرانیان باز کردند ، و بدستاویز آن ناشایستی از ایرانیان ، همگی آسیا بیانرا ناشاینده آزادی خواندند . این بدتر که پس از آن پیشامد کسانی از نمایندگان دارالشوری ، از تقیزاده و دیگران ، که خود را پاروپا رسانیده بودند برخی از آنان از دولت انگلیس درخواست باوری بمشروطه ایران می کردند . و در اینجا بود که روزنامه تیمس بایشان پاسخ داده میگفت : انگلیسیان با روسیان اگر چه در آسیا راه همچشمی و کشاکش

در جنگ هفدهم مهر که با سپاه ماکو می رفت نگذاشت توپی بخانه های روسی بزنند با اینحال روزنامه های روسی آرام ننشسته به بهانه تراشی میکوشیدند . گاهی از بسته بودن راه جلفا و از زیان آن به بازرگانی روس گفتار می نوشتند . گاهی از سختی کار بستگان روسی در تبریز گله ها میکردند و دروغها میراندند . گاهی آزادیخواهان را بدنام می کردند که بکونسولخانه ها خواهند ریخت یا عیسویان را خواهند کشت . اینها در آغاز شورش بود . سپس چون نیکرفتاری آزادیخواهان با اروپائیان شناخته شده و آوازه آن پروژنامه های اروپا افتاد ، این زمان روسیان رفتار سواران را دستاویز گرفتند و بگله پرداختند که کاروانها را لخت میکنند و دارایی بستگان روس را بتاراج میبرند و براه شوسه زیان رسانیده اند .

این بود در این هنگام که مشروطه خواهان اندک آسایش یافته بودند بآن شدند که جلو این بهانه را نیز بگیرند ، وانجمن کمیسیون برپا گردانید که زبانهایی را که به بستگان روسی یا انگلیسی ، از سواران دولتی یا از هر کسی رسیده بود جستجو کند و اندازه هر یکی را بدست آورد تا بهر کسی پرداخته شود و بسا تلگراف بودن چنین کمیسیون را بلندن و پترسبورگ و استانبول و پاریس آگاهی داد . نیز نامه ای بکونسول روس در تبریز فرستاد در این زمینه که چون در جنگ با سواران ماکو اندک آسیبی بعمارت روس رسیده خواستاریم اندازه آنرا آگاهی دهید تا پرداخته شود .

این کمیسیون گذشته از کار خود ، بگرفته از کالاهای تاراجی را که سواران نتوانسته بودند از شهر بیرون برند گرد آورد و بدارندگان رسانید .

نیز در همان روزها انجمن برای دلگرمی دادن بیازرگانان بیگانه و بازکردن راه دوستی با دوائها تلگرافی به سفیران و نمایندگان بیگانه در تهران فرستاد که ما اینک نسخه اش را در پایین میآوریم :

« طهران خدمت مستطاب اجل ارفع سفیر کبیر دولت علیه عثمانی دام اقباله - ،
 « العالی در این مدت چهار ماه انقلابات تبریز که ملت در راه استیفای حقوق خود ،
 « مشغول مجاهدات بود بقدر امکان درباب وقایه و حفظ حقوق اتباع خارجه نیز لازمه ،
 « دقت و اهتمام بعمل آمده و بشهادت عموم نمایندگان دول معظم اگر تعرض هم بحقوق ،
 « اجانب شده باشد از طرف اشرار و آنها بیکیه مغل و مانع تجارت دنیا هستند بوده ،
 « است و الان چگونگی خیالات ایشان در نظر اعلیحضرت همایونی مکشوف و بحمدالله ،
 « در سایه ثبات عزم ترقی خواهان داخل شهر از وجود اشرار و سواران قرداغی و سایر ،
 « مفسدین پرداخته شده از طرف ملت بحفظ روابطی که من قبل در میان دولت ایران و ،
 « دول کامله الوداد موجود بوده است رعایت خواهد شد و امیداست که بعد از این درهر ،
 « مقامی که قدرت ملی در آنجا نفوذ داشته باشد در باب جریان معاملات و محافظه حقوق ،
 « اتباع و تجار خارجه موجبات سهولت فراهم و انشاءالله این خادمان ملت در ،

می بویند در سیاست اروپایی همدست و همراه میباشند و پیمانها در میان میدارند ، و هرگز نخواهد شد که بیاس دلخواه آزادیخواهان ایران دولت روس را رنجیده گردانند .

در سایه این راز ها بود که چون تبریز در برابر محمدعلیمیرزا بایستادگی برخاست و ستارخان و مجاهدان آن دلیرها را می نمودند ، انگلیسیان از بدگمانی که در بساره ایرانیان پیدا کرده بودند ارجی نمی نهادند ، و يك آگاهی نویسی از تایمس در اینجا هر چه در تبریز میدید با زبان نکوهش و ریشخند برشته نوشتن کشیده ، و بهر کاری رنگ دیگر

داده پروژنامه خود میفرستاد . ولی چون روز بروز با فشاری تبریزیان بیشتر می گردید انگلیسیان خواه و نا خواه پروای آن مینمودند و اندک ارجی میگزاردند ، و بدینسان میبود تا این فیروزی باز پسین پیش آمده دوچی تهی گردید وعین الدوله از کنار شهر برخاست و در این هنگام بود که انگلیسیان پروای بیشتر کردند ، و یکدسته از ایشان به پیشوایی مستر لنچ نماینده پارلمان و کمیته ای ، بنام ایران پدید آوردند از آنسوی تایمس نیز زبان خود را دیگر گردانیده ، این زمان بجای نکوهش و ریشخند بستایش و ارجگزاری پرداخت . نمونه هایی از این نوشته های رنگا رنگ آن روزنامه را پروفیسور براون در کتاب خود آورده است . این نتیجه دیگری

از آن فیروزی تبریزیان میبود .



پ ۲۵۰

شیخ خزعلخان

يك رفتار شونده دیگری که در این هنگام از مشروطه خواهان سرزد و سیاست پیوستگی مبداشت ، آن بود که چون روسیان از دبر باز شورش آذربایجان را بهانه گرفته میخواستند سپاه از مرز بگذرانند ، و بگرفته گفتگو ها در آن باره میان ایشان با انگلیسیان میرفت ، آزادیخواهان سخت هوشیار بوده میکوشیدند که بهانه ای بدست آندولت ندهند ، و بیش از همگی ستارخان در این باره کاردانی و هوشیاری از خود نشان میداد ، و چنانکه گفتیم

« طرفداری و ترویج منافع تجارتنی عموم دول معظمه کوتاهی نخواهیم کرد »

« انجمن ایالتی آذربایجان »

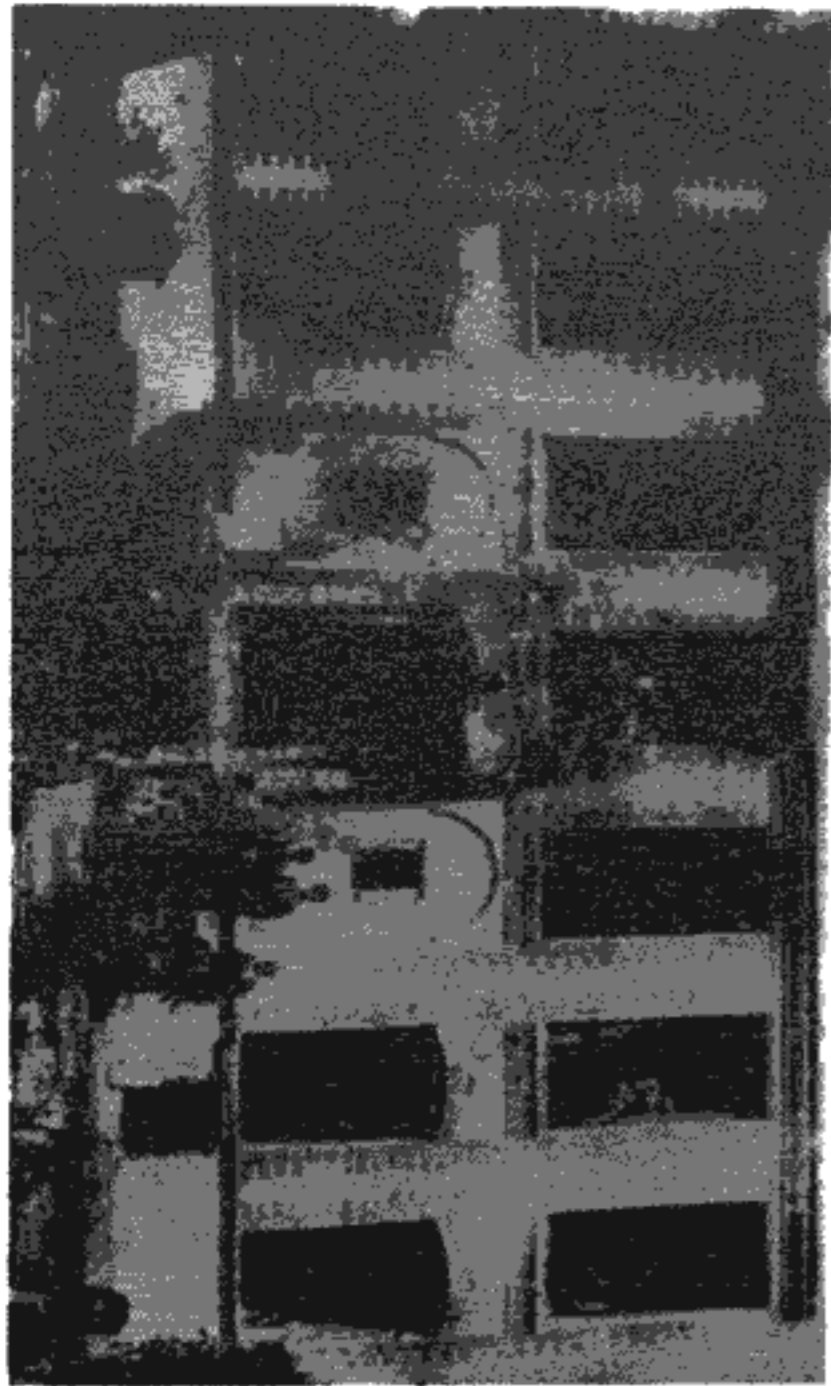
تبریزیان میدانستند محمد علیمیرزا دست از کینه چویی برنداشته فرستادن **جعبه برای است** و دوباره بسیج سپاه میکند که سر شهر فرستد ، میدانستند **شجاع نظام** که دیر یا زود ، دوباره گسرد شهر گرفته خواهد شد . این بود همیکوشیدند خوارپارگرد آوردند تا در آن روز بتنگی نیفتند . از آنسوی در این هنگام بسیاری از شهرها و آبادیهای آذربایجان تکان خورده آماده جنبش میبودند . تبریزیان میخواستند آنها را بکاردارند و دامنه شورش را تا آنجاها رسانند . این بود چنین نهادند که دستههایی را بیرون فرستند .

در این میان رحیمخان و شجاع نظام و دیگران که از کنار شهر برخاسته بودند ، هر یکی در گوشه ای آتش چپاول و ستم میافروختند . رحیمخان در اهر نشسته کسانش راه میزدند و دیهها را تاراج مینمودند . شجاع نظام در مرند لشکرگاه زده راه جلفا را می بست . عین الدوله که گفتیم بقرلجه میدان رفت چون بکدسته قزاقی از طهران رسیده بودند دوباره بازگشته و در باسنج جاگزیده راه تهران را می گرفت و سپاهیانش آبادی ها را ویران میکردند . اینها هر کدام مایه گرفتاری و نا بسامانی می بود . ولی بیش از همه کارشجاع نظام گران میافتاد .

چه راه جلفا نزدیکترین راه بازرگانی میانه اروپا و آذربایجان بشمار رفته بستن آن زیان بزرگی بکارهای بازرگانی میداشت . از آنسوی از بستگی آن راه قند و شکر و نفت و کبریت و اینگونه افزارهای زندگی در شهر نایاب می گردید . نیز جنگجویان گرجستان و قفقاز که از این راه بیاری میشتافتند و تفنگ و افزار جنگ می آوردند جلو ایشان گرفته می شد . پس از همه چند که گفتیم روسیان بستگی این راه را دستاویز گرفته و هر روز نغمه دیگری می سرودند .

شجاع نظام در بیرون مرند لشکرگاه زده از سراسر آن پیرامونها سوار گرد می آورد ، و چنین آگاهی داده که هر که نیاید خانه اش را تاراج خواهد کرد . از آنسوی هر کاروانی که از تبریز یا جلفا می رسید چهارپا و کالا همه را نکه میداشت ، و این بدتر که پروای خودی و بیگانه نمیکرد و چون کسانی از بازرگانان انگلیسی و اتریشی بسراغ کالاهای خود رفتند پاسخ می داد که بسا دستور تهران آن کار را می کند و هرگز آنها را رها نخواهد کرد . پیداست که دربار قاجاری چه اندیشه شومی را در سر میداشت و از درماندگی و نومیدی بچه پستیها تن در میداد .

این گفتگو در کتاب آبی و در روزنامه های آن روزی بسیار آمده که محمد علیمیرزا و پیرامونیان شوم او آخرین چاره کار خود را درازی دست بیگانه بایران میدانستند و با دست خود زمینه پدید می آوردند .



۲۵۱ پ

عمارت اسلامی پس از ویرانی

تبریزیان چون آن را می دانستند از رهگذر راه جلفا نگرانی بسیار میداشتند ، و این بود پیش از همه بشجاع نظام پرداختند و با يك نقشه ای او را برانداختند . این یکی از شاهکارهای تاریخ مشروطه و خودداستان شگفت و شیرین است . درزبانها آرایه هایی به آن می بندند ، ولی ما از کسانی که خود آنرا از نزدیک دیده و دانسته اند جسته ایم و خواهیم نوشت : سبفالسادات نامی که از سیدهای بنام و توانگر دوچی ، و خود با شجاع نظام دوستی میداشت ، مهر او از خانه اش بدست حسن نام مجاهدی می افتد ، و او آنرا

بنزد حیدر عمواعلی (که پس از بمباران مجلس به قفقاز گریخته و از آنجا به تبریز آمده بود) می آورد. عمواعلی از دیدن آن نقشه‌ای بسانندیشه‌اش میرسد و آنها را با دست کسانی از سران آزادی بکار می‌بندد. بدینسان که بدست‌یاری گرجیان بمبی برویه جمبه ساخته، نامه‌ای نیز با مهر سیف‌السادات نوشته هر دو را، نوشته بمب، از پست برای شجاع نظام می‌فرستند.

میرزا اسماعیل نویری بگردن می‌گیرد که جمبه را به پستخانه رساند و نگران راه انداختن آن باشد. میرزا علیخان پستخانه آنرا گرفته با دست چارپار روانه میگرداند. روز سه شنبه پنجم آبان (یکم شوال) بود که این جمبه و نامه بمب رسید. شجاع نظام آنروز در لشکر گاه میبود و هنگام شام همراه نزدیکان و سرکردگان خود بخانه بازگشت. از آنسوی حاجی میرزا محمود خان رییس پست که با شجاع نظام خویشی نیز می‌داشت همراه پسر خود (آقای هادی صابر) همان شبانه جمبه و نامه را برداشته بنزد او آورد. آقای صابر (۱) می‌گوید: «وزن جمبه بزوی آن ۶۷۰ مثقال نوشته شده بود». می‌گوید: «ما چون بخانه شجاع نظام درآمدیم شجاع لشکر (پسر بزرگتر شجاع نظام) و علیخان هوجقان (یکی از سرکردگان بمب‌اندازان) و جبریل بوداغیان (از بازارگانان تبریز که مهمان میبود) و آقوب ارمنی (از کسان جبریل) و برخی دیگر در اطاق میبودند، ولی شجاع نظام در ایوان نماز میخواند. چون نمازش را پایان رسانیده باطاق درآمد، پدرم نامه و جمبه را باو داد. گرفت و گفت: «امانت‌هایست که خودم بسیف‌السادات سپرده بودم»، و پیش از آنکه کاغذ را بخواند خواست جمبه را بکشاید. پدرم دوراندیشانه گفت: بهتر است ببرند و در بیرون بازکنند. بوداغیان نیز همان سخن را گفت. ولی شجاع نظام بی پروایی نموده پاسخ ریشخند آمیز داد. سپس پسرش شجاع لشکر فرمود آنها را بازکنند.

این شجاع لشکر، بوارونه پدرش، جوان بافهمی میبود و بمشروطه کشته شدن شجاع گراشی میداشت، و گاهی کسانی را از آزادبخواهان از ستم نظام و دیگران پدرش را میگردانید. چون او دور اندیشی نموده، جمبه را که بجلو خود گزارده بود در بازکردن آن دودلی نشان میداد شجاع نظام بر ریشخند و سرزنش دست بسوی او بسازید و گفت: «خوخ!»، شجاع لشکر ناچار شد جمبه را باز کند. ولی همینکه کارد بریسمان قوطی کشیده آنها برید بیکبار بمب ترکیبده آوایش تا چند فرسخ رفت و سراسر شهر را بشکان آورده مردمرا هراسان گردانیده. خود شجاع نظام شکمش دریده و رانش برگشته بود. چون کسانش میرسند اندک جانی میداشته و آب می‌تلبد و لسی تا بیاورند درمی‌گذرد. شجاع لشکر از سر تا زانو چهل واند زخم برداشته و با اینهمه حائش بهتر از پدرش بود. تا شش ساعت زنده

(۱) آقای هادی صابر که اکنون در تبریزند یادداشتی در آن باره نوشته و فرستاده

میمانند که سخن میگفته و از پدرش گله میکرده. علیخان زخمهایی داشته و چون او را بخانه اش در هوجقان میبرند، پس از يك شبانه روز می‌میرد. میرزا احمد خان نامی زخمهایش را درمان کردند و بهبودی یافت. باریون جبریل از چند جا زخمی شده بود، فردا او را به تبریز آوردند و بدرمان پرداختند و کتون در تهران است. آقوب تراشهای به چشمش فرو رفته و از درد آن چندان در شکنجه میبود که سر بدیوار میکوبید. برای چاره چشمش را بیرون آوردند و بیچاره تا کتون با يك چشم زیست می‌کند. دوتن پیشخدمت از ترسی که میداشته‌اند دوری گزیده و نزدیک پنجره ایستاده بوده‌اند و چون جمبه می‌ترکد هر دو را بی‌اغچه پرت میکنند، و لسی کبچیک گزندی نمی‌بینند و هر دو آسوده می‌مانند. در آنجا که جمبه را نهاده بودند فرش از هم شکافت و گودی در زمینه اطاق پیدا شده و سقف اطاقها تکان خورده و بدادها (رویه درونی سقف) همه فرو ریخته بود. اما رییس پست و پسرش، آقای صابر چنین می‌گوید: هنگامیکه بمب ترکید من یکبار دیدم همه اطاق بسر ما می‌ریزد و همه درها و پنجره‌ها خورد شده، و ما در یکجای جهان دیگری هستیم، چون دست بتن خود مالیدم سراپا رخمی و خون آلود گردیده بودم و دودی که از بمب برخاسته بود و بکلوی ما میرفت بسیار بدتر از زخمها میبود. در همان حال دیدم عبدالله خان فراشبازی شجاع نظام با چراغی در دست باطاق درآمد و چون حال همگی را دید بیکبار چنین گفت: «خانه‌ات خراب شود حاجی محمود خان آخر خانه ما را خراب کردی». از این سخن او من به بیم افتاده خواستم از هر راه که باشد پدرم را از آنجا بیرون برم، و چون از حال پدرم و از سرگذشت او جستجو کردم دیدم از جاییکه میبود پنج ذرع پرت شده و او نیز در میان زخم و خون دست‌وپا میزند. در همان هنگام همگی زنان و بچگان خاندان شجاع نظام بفریاد و گریه پرداخته بودند. نخست جستجوی حال شجاع نظام می‌کردند، و چون او مرده بود رو بسوی شجاع لشکر آوردند. شجاع لشکر زخمهای بسیاری میداشت. گذشته از بمب فشنگهایی که در قطار کمرش می‌بود ترکیبده پاک به تنش فرو رفته بودند. با اینحال سخن میگفت، و در همانحال بیشتیبانی از ما برخاسته گفت: «بحاجی‌خان آزار نرسانید. باعث قضیه پدرم بود. از بس ظلم کرده بود گرفتار شد». این سخن او مایه رهایی ما گردید. من بهرنجی که بود خود را بخانه‌مان رسانیدم و چهار تن را فرستادیم که پدرم را درون گلیسی گزارده بخانه آوردند. بهر حال این حاجی میرزا محمودخان نیز پس از ششماه رنج بهمان آسیب درگذشت.

بدینسان مشروطه خواهان از شجاع نظام کینه جستند، و کسانی هم بیگناه باتش او سوختند. چنانکه دیده ایم اینمرد پیش از دیگر سرکردگان تبریز آمد، و بیش از دیگران با مشروطه خواهان دشمنی مینمود، و در کشتن و تاراج کردن پافشاری بسیار میکرد. از اینرو تبریزیان کینه بسیاری از او در دل میداشتند و چون روز ششم آبان (۲ شوال) با تلفن مرگ او را آگاهی دادند در شهر شادمانی رخ داد، و میر تقی قلیج با

یکدسته از مجاهدان سوار شده برای آگاهانیدن مردم با موزیک در بازارها گردید. در این میان دوسه روز راهها باز و قند و نفت و دیگر چیزها بفرآوانی به تبریز رسید و مردم از تنگی درآمدند. لیکن پس از دو سه روز دوباره راه بسته گردید. زیرا محمدعلیمیرزا چون آگاهی از کشته شدن شجاع نظام یافت لقب و جایگاه او را به پسرش موسی الرضاخان داده دستور فرستاد که همچنان راه را بسته دارد، و این جوان که هنوز بیست سال نمیداشت بهمدستی پیرامونیان خود بکار پرداخت، تا هنگامیکه مجاهدان مرند را بکشادند. چنانکه در جای خود خواهیم نوشت.



پ ۲۵۲
دو تن از مجاهدان تبریز

گشاده شدن سلماس و مرند

در ماه آبان در هرگوشه‌ی از آذربایجان پیشامد دیگری از نیک و بد در کار و دادن میبود. در این ماه تبریز چند دسته بیرون فرستاد که هر یکی از آنها داستان دیگری داشت. دسته نخست بر سر سلماس رفته با فیروزی آنجا بکشادند آرونق و انزاب که در پهلوی تبریز نهاده و کسانی از آنجا بمجاهدان پیوسته بودند، چون نعمت‌الله خان نامی در آنجا با مشروطه دشمنی مینمود، سردار دسته‌ای را از مجاهدان بر سر او فرستاد، و اینان رفته نعمت‌الله و برادرش را از میان برداشتند و در آنجا بیرق آزادیخواهی برافراشتند، و چون انبوهی بر سر ایشان گرد آمد آهنگ گشادن سلماس کردند. از آنسوی حاجی پیشماز که از ملایان مشروطه خواه آنسامان می بود و از دیر زمانی خود را بقرا باغ ارومی کشیده در آنجا ووز میگزاشت، اینهنگام دسته‌ای بر خود گرد آورده او نیز از سوی دیگر روسلماس آورد، در این زمان سلماس و خسوی بدست اقبال السلطنه، و او امیر امجد نامی را بحکمرانی آنجا فرستاده بود. امیر امجد در خوی و گماشته‌ای از او در سلماس نشیمن میداشت. ولی در اینهنگام چون آهنگ آزادیخواهان را دانست سپاهی بر سر کردگی حاج حیدر خان امیر تومان بدانجا فرستاد و پسر خود را نیز همراه ساخت. لیکن مجاهدان پروا ننموده شب شنبه بیست و سوم آبان (۱۹ شوال) یک ساعت پیش از سفیده بامداد سلماس تاخته جنگ کنان شهر درآمدند و امیر تومان و سپاه او را نیز شکسته باز پس گردانیدند. بدینسان سلماس گشاده شده در آنجا انجمن برپا گردید.

دسته دوم بر سر کردگی قلعه وان باشی نامی بمرآغه فرستاد شد که در آنجا بیرق آزادی برافرازند و نیز غله دیوانی آبیچار روانه تبریز دادند. چون این دسته با همه فیروزی کار ندانی از خود نمودند و آسیبها دیدند داستان آنان را جداگانه خواهیم آورد.

دسته سوم بر سر مرند بود. چون پسر شجاع نظام راه پدر را میپیمو و راهرا همچنان بسته داشته با مشروطه خواهان کینه و دشمنی بی اندازه مینمود، سردار فرج آقای زنوزی را که از قفقاز آمده و میان مجاهدان نامآور شده بود، با گروهی از مجاهدان روانه کرد که مرند را بکشایند، و چون زنوز و جلقا که از آنسوی مرند است، در این زمان در دست آزادیخواهان میبود اینان از بیراهه خود را بزنوز رسانیده گروهی را هم از آنجا با خود برداشتند و آهنگ مرند کردند. از اینسو پسر شجاع نظام دلیری نشان داده آهنگ ایشان کرد. و تا یک فرسخ پیش رفت، و در آنجا بمجاهدان برخوردند جنگ سختی در میانه روی داد. ولی مرندیان ایستادگی ننموده باز گشتند. پسر شجاع نظام بمرند درآمد و فردا کسان خود را برداشته بسوی خوی بگریخت، از آنسوی مجاهدان که تا اردکلو یک میلی مرند رسیده بود مردم پیشواز نموده ایشان را شهر آوردند. بدینسان مرند بدست آمده راه جلقا گشاده گردید. این جنگ روز یکشنبه یکم

آذرماه (۲۷ شوال) بود (۱).

بدینسان فیروزیه‌ها پی هم رخ میداد. لیکن در همان هنگام برخی داستان های اندوه‌انگیزی نیز روی می‌نمود. زیرا دشمنان مشروطه بازم بیکار ننشسته دست از کینه‌جویی برنداشته بودند. از جمله ضرغام و برادرش سام که همراه رحیمخان از کنار تبریز بقره‌داغ رفتند این زمان با چند صد سوار همراه خود در چند فرسخی شهر دبه هارا بنام می‌کردند و هر دبه‌ی که ایستادگی می‌نمود با جنگ و کشتار با آنجا دست می‌یافتند. یکی از آنها دبه مجونبار بود که ارمنی نشین است و کلیسای بزرگ و استواری دارد. روز چهارشنبه بیستم آبان (۱۶ شوال) ناگهان گرد آنجا را گرفتند. ارمنیان بچنگ برخاسته هشت ساعت دلیرانه ایستادگی کردند. ولی چون شماره سواران فزونتر می‌بود سرانجام شکست یافتند و زنان و فرزندان خویش را بکلیسا گرد آورده آبادی را برای تاراج با نان و اگزاردند. سواران دبه را بنام کردند و بکلیسا چهار توپ زدند. ولی به آنجا دست نیافتند. در این پیش‌آمد هیجده تن از ارمنیان (سه زن و پانزده مرد) کشته شده ده تن زخمی گردیدند. از سواران نیز دسته‌ای بخاک افتادند.

در آن هنگام که آن فیروزیه‌ها و این ناگواریه‌ها در بیرون رخ میداد
آرامش و سامان در درون تبریز آرامش و سامان بی‌مانندی فرمانروا می‌بود و مردم
در درون شهر از هر باره در خوشی می‌بودند. نان و خواربار نیز فراوان یافت
 میشد. آن شهری که یکماه پیش پر بیم‌ترین شهرهای ایران شمرده
 میشد کنون ایمن‌ترین شهری می‌بود. در این باره چه بهتر که نوشته‌های کتاب آبی را
 بگوای آورم. مستر راتسلاو جنرال کسنول انگلیس در نامه خود بسفیرشان در بیست و
 هفتم آبان (۲۳ شوال) چنین مینویسد -

« در درون شهر ایمنی هر چه بهتر برپاست، و راستی کوی مسیحان و بیگانگان،
 « چندان ایمن و آسوده است که تاکنون هرگز نبوده... همه بیگانگان از رفتار و کردار،
 « آزادیخواهان در این چند گاه شورش خوشنودی مینمایند. جر روسیان کسی سخن از
 « ترس نمیراند.»

تنها خرده‌ای که نماینده بریتانی به آزادیخواهان تبریز گرفته داستان «اعانه»
 است که بازور و سختی از توانگران گرفته میشد. در این باره در روزنامه «ناله ملت» نیز
 نوشته شده، و خود مشروطه‌خواهان پوشیده نمیداشتند که در آن باره سختی بسیار
 می‌کنند. چه این سختی ناچاری میبود. آنهمه در رفت جنگ را که بایستی دهد؟.. از
 آنسوی گله و ناله از برخی توانگران که بدخواه مشروطه می‌بودند سر میزد. دیگران خودخواهان
 مشروطه می‌بودند و بدخواه پول می‌پرداختند. زیرا گذشته از مشروطه خواهی این میدانستند

(۱) درباره یادداشت‌ها ۲۸ شوال نوشته‌اند. ولی گویا روز درآمدن مجاهدان را بمرند

خواسته باشند.

که اگر جلوگیری مجاهدان نباشد سواران قره‌داغ و مرند وارد بیل بشهر دست یافته‌اند
 بهستی آنان می‌زنند و گزندهای بدتر دیگر رسانند.

نیز مستر راتسلاو در نامه خود گله اجلال‌الملک را « از کارهای خودسرانه باقرخان»
 مینویسد. در این باره در روزنامه شمس‌استانبول نیز سخنانی نوشته میشد. اجلال‌الملک که
 در آغاز جنگ بجان خود ترسیده و بکونسول‌خانه روس پناهییده و سپس در سایه‌جا نوازیه‌های
 ستارخان و باقرخان ایمنی یافته بلکه فرمانروایی نیز رسیده بود. همانا چشم‌میداشته‌است
 که ستارخان و باقرخان خود را زیر دست او شمارند و از او دستور گیرند.

یکی از داستانهای شگفت
 تاریخ مشروطه ایران همینست که
 دسته بسزرگی از درباریان کهن و از
 دیگران، که بمیان مشروطه خواهان
 آمده بودند، یگانگانه کار خود فرمانروایی
 و آقایی میدانستند، و این بود بهیچ
 کوششی بر نخاسته دیگران را و -
 میداشتند، و هر زمان که بیمی پدیدار
 میگردد خود را بکنار کشیده میدان
 را بمجاهدان و کوشندگان باز
 می‌گزاردند. لیکن همینکه بیم از جلو
 برمبخواست و زمینه فرمانروایی
 آماده میگردد بیدرنگ خود را
 بمیان میانداختند و کوشندگان
 را بکنار زده رشته کارها را بدست
 خود میگرفتند. بلکه زبان باز
 کرده ایرادها بآن کوشندگان



پ ۲۵۳

بگرفتند. همین‌اکنون که در تبریز میرزا اسماعیل خان یکانی (از آزادیخواهان بنام)
 جنگ و خونریزی میرفت، در تهران (این بیکره در استانبول در هنگام کوچ برداشته شده)
 بگذشته از حاجی سید نصرالله تقوی و حسینقلی نواب و مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک و
 تقی‌زاده و میرزا علی‌اکبر خان دهخدا و دیگران، ناشکیبانه چشم براه میداشتند که زمینه
 آماده گردد و باز آنان پا بمیان گزارند و رشته را بدست گرفته مشروطه را راه برند.
 سدها از این کسان در میان می‌بودند.

ما در نوشته‌های خود اینان را میوه چین مینامیم. زیرا داستان ایشان داستان

کبست که در همسایگی او باغبانی باشد، و آن باغبان رنجه‌اش کشت و درختی پرورد، ولی

همینکه زمان میوه داری رسید این پا بجلو گزارده و باغبان را کنسار زده خود بچیدن میوه پردازد .

چنانکه نامش را بردیم یکی از این میوه چینان تقیزاده می بود . اینمرد را دیدیم که روز بمباران مجلس آن نا شایستگی را از خود نشان داد . و سپس نیز سفارت انگلیس پناهیده خوار و زبون از ایران بیرون رفته یکسره آهنگه لندن کرد . در این چندماه که در تبریز آن کوششها و خونریزیها رفت اودر لندن می نشست . ولی همینکه تبریز از دولتیان پراسته گردیده در شهر ایمنی رخ داد ، از لندن بیرون آمده . گویا در آذر ماه بود که خود را بتبریز رسانید . این شگفتی که بجای آنکه از کوششهای سردستگان و مجاهدان خشنودی نماید و او نیز گرهی از کار بکشاید از همان آغاز رسیدن ، خشک پارسایی از خود نشان داده بستارخان و مجاهدان ایرادها میگرفت . بستارخان چنین گفته بود : « فرج آقا در مرند شراب میخورد » . ستارخان گفته بود . « من فرج آقا را برای پیش نمازی نفرستادم »

در تبریز در آنزمان آگاهی از رفتار ناشایست او در پیشامد بمباران نیافته بودند ، و او را یکی از سران بیباک مشروطه خواهی شماره پاس بسیار می داشتند ، و کارها از او می بیوسیدند . ولی او خود خواهانه کناره جسته در خانه می نشست و از پشت پرده بکار شکنی می کوشید . یکی از بهانه هایی که پیدا کرده بود اینکه مجاهدان خانه تاراج می کنند .

چنانکه گفته ایم مجاهدان (آنانکه از نخست این نام را پذیرفته بودند) بیشترشان مردان پاکدامن و بی نیازی میبودند که هیچگاه دست بدارا کس نزدندی و ازدیکران نیز بجلوگیری کوشیدندی . چنانکه چهار ماه بیشتر بخش بزرگی از بازار در دست اینان می بود که اگر خواستندی دکان ها را باز کرده پول و کالای فراوان برداشتندی . (چنانکه دولتیان میکردند) ولی شنبده نشد که بیک دکانی دستبرد زده باشند . لیکن حاجی میرزا حسن و امامجمعه ومیرهاشم و دیگران که در اسلامیه نشسته ، و خود آنان سوارانرا بتاراج شهر میفرستادند مجاهدان که خانه های آنانرا تاراج کردند جای هیچ ایرادی نمی بود . در جنگ چنانکه دشمن را کشند دارا کش را هم تاراج کنند . این تاراج کردن از یکسو پرو بال دشمن را کنند است و از یکسو مایه دلخنی جنگندگان تواند بود .

ولی تقیزاده همین را دستاویزی ساخته بستارخان و باقرخان بد میگفت ، و بدینسان یکدسته را از آنان جدا گردانیده بهر خود گرد می آورد . حیدر عموغلی که از تهران با وی بهبستگی میداشت ، در اینجا نیز باو پیوسته در نهان باستارخان دشمنی مینمود .

بدتر از همه اینها آنکه میرزا محمد علیخان تربیت که از خویشان تقیزاده ، و از افزارهای دست او می بود ، و او نیز همچون تقیزاده بلندن و کانونهای سیاسی آنجا راه میداشت ، و تقازگی از آنجا بازگشته در تبریز میزیست ، او هم باستارخان دشمنی می کرد

وما می بینیم نامه ای به پروفیسور براون نوشته که نکوهش بسیار از ستارخان و کارهایش کرده ، و او را « لوتسی » و « تاراجگر » و « قره داغی » خوانده و از سراون خواهش کرده که چیزی در ستایش او ننویسد ، و در پایان نامه تقیزاده را گواه گفته های خود نشان داده که پیداست با دستور او نوشته ، و براون ترجمه این نامه را در آخرهای کتاب خود آورده است (۱)

باید دانست تقیزاده و تربیت و چند تن دیگری ، گذشته از خود خواهی که دامنگیرشان شده باین کار شکنیها و امیداشت ، انگیزه دیگری در کارشان می بود ، بسا آمدو رفتی که آنان بلندن میکردند ، و همچون کبوتر دو برجه گاهی در آنجا و گاهی در اینجا میزیستند ، ناچار می بودند که پیروی از شههای مردان سیاسی انگلیس نمایند ، و بد گویی از مجاهدان که یکدسته جانبازانی میبودند در بنج نکویند .

بهر حال ستارخان با آن بیسوادش جریمه نیکی از خود نشان میداد و رفتار بسیار ستوده میکرد ، و در خور آن خورده گیریها که میشد نمی بود ، بساقر خان هم اگر چه برخی درشتخویبها از او سر میزد ، رو بهمرفته رفتار و کردارش در خور ستایش می بود .

اگر ما بخواهیم اندازه نیک رفتاری آزادخواهان را بدانیم باید بیاد آوریم ، که در این هنگام چهل هزار تن کم و بیش بنام مجاهد در آذربایجان می بودند . در خود تبریز شماره شان از بیست هزار می گذشت . پیداست که در میان اینهمه مردان کسان بد کردار و مردم آزار نیز می بودند ، و ناچاری می بود که برخی کارهای زشت از ایشان سرزنند ، چیزیکه هست ستارخان و بساقر خان و دیگر سردستگان و پیشروان تا میتوانستند جلو میگرفتند . داستان قلعه وان باشی و دستگیری او را که يك نمونه از رفتار ستارخان و دیگر سران با بد کردارانست خواهیم آورد . همانسالار بك تفنگچی که سی و چهار قران پول از کسی سنده بود پس از کیفر دادن او را بیرون گردانید و پول را بخود آنکس پس فرستاد . مجاهدان قفقاز با آن جایگاهی که میداشتند یکی از ایشان دختری را فریفته و برده و نگه داشته بود چون دانسته شد مجاهدان باو بر آشفند ، و با دستور ستارخان دستگیرش گردانیده بانجمن سپردند که پس از رسیدگی تیربارانش کردند . از اینگونه داستانها فراوانست .

در سایه این نیک رفتاریها بود که ستارخان اگر گاهی بیرون میآمد مردم باشادی بسیار بتماشایش میایستادند و در چند جا گوسفند زیرپایش سر میبردند .

از سخن خود دور نیفتیم : یکی از پیش آمدهای آبانماه بود که از استانبول ایرانیان نشانی (یا مدالی) برای ستارخان فرستاده بودند ، و میر تقی قلعج با موزیک و شادی آنرا بامبر خیز برده بسینه اوزد .

(۱) آن نامه بی نام چاپ شده . ولی ما میدانیم که نویسنده اش تربیت بوده .

نیز در آخرهای این ماه، چون چهل حسینخان بود بزم سوگواری با شکوهی بنام او و ملا اماموردی و شریف زاده و مشهدی اسماعیل میایی و دیگر کشتگان آزادی برپا گردانیدند.

نیز در آخرهای این ماه میرزا احمد عمارلو با دو تن دیگر از طلبه های نجف، بنام نمایندگی از حاجی سید علی که همچنان در خانقین می نشست به تبریز رسیدند.

بدینسان ابانماه پایان رسید. در آذر که سرما آغاز کرده گاهی

برف نیز میبارید شکست و فیروزی توأم بودند. یکی از فیروزیها گشادن خوی بود که باسانی انجام گرفت. چنانکه نوشته ایم پیش

از بمباران مجلس، خوی یکی از کانونهای آزادیخواهی شمرده میشد. ولی چون مجلس

بمباران یافت دستگاه

مشروطه از آنجا نیز

برچیده شد. و اقبال -

السلطنه امیرامجدنامی

را با یکدسته از کردان

بفرمانروایی آنجا

فرستاد. از سرگذشت

مجاهدان و آزادیخواهان

آنجا و ذر رفتاری کردان

با آنان آگاهی روشنی

نیافته ایم. جز اینکه

میرزا حسین طبیب که

یکی از مشروطه خواهان

شناخته میشد او را نیز

دستگیر کرده بزدان

سپردند، و چون

میخواستند فردا او را

بدهان توپ گزارده

تکه های تنش را بهوا

پرانند، مرد غیرتمند

شبانه در زندان خود را

کشت و از یکچنان مرگ دردناکی آسوده گردانید. یکی از کشتگان راه آزادی اوست.

بهر حال خوی و سلماس و آن پیرامونها نیز بدست دولتیان افتاده، امیرامجدبنام

اقبال السلطنه در آنها بفرمانروایی برخاست، و می بود تا چنانکه گفتیم مجاهدان در آبانماه سلماس دست یسافتند. اقبال السلطنه چون از چگونگی آگاهی یافت آنرا برتافته، سپاهی از ماکو بسرکردگی عزو خان و اسماعیل آقا (سیمکو) و نعمت الله خان ایلیخانی بر سر مجاهدان فرستاد، و این سپاه که سه هزار تن سواره و پیاده را در بر میداشت، آهنگ سلماس کرده در جنگی که در میانه آنجا و خوی روی داد، پس از خونریزی بسیار مجاهدان را شکستند و باز پس گردانیدند، که بدز دیلمقان پناهیده به نگهداری خود پرداختند. عزو خان نیز در کهنه شهر، در برابر آنان لشکر گاه زد و کسان او در آن پیرامونها بتاراج و ویران کردن پرداختند. بدینسان کار بمجاهدان سخت گردید. لیکن در همان روزها آوازه رسیدن میرزا نورالله خان و قوچعلیخان از سوی مسرند پراکنده گردیده، عزو خان با مجاهدان بگفتگوی آشتی پرداخت و در آن میان سپاه خود را بیرون برد.

اما سپاه مسرند آنان بخوی تاخته با یک دلیری آنجا را بگشادند و چون خود میرزا نورالله خان در این باره یادداشتی بنزد نویسنده فرستاده کسوتاهشده آنرا در پایین میآوریم.

می گوید: کمیته اجتماعیهون عامیون، و انجمن ایرانیان، در باکو باین شدند که خوی را بگشایند و مرا با ابراهیم آقا برای اینکار برگزیدند. من با دستور کمیته از باکو روانه گردیده بجلفا رسیدم. ابراهیم آقا با دسته ای در علمدار (نزدیکی جلفا) نشسته از ترس یکانیان که در سر راه میبودند پیش رفتن نمی یاراستند. قوچعلیخان یکانی با برادرانش بنخسعلیخان و شیرعلیخان که بیست ساله و هفده ساله می بودند، از سوی امیرامجد نگهداری راه جلفا و خوی را میداشتند و در جلفا می نشستند. من با ایشان بگفتگو پرداختم و هر سه را هوادار آزادی گردانیدم. آنان با ما پیمان همدستی بسته برای کار آماده گردیدند.

پس از این آمادگی با هم بسکالشی نشسته چنین نهادیم که «ایواغلی»، را که شهرکی در چهار فرسخی خوی می باشد بگشاییم. و از آنجا نقشه گشادن خوی را بکشیم، و از روی این نقش ابراهیم آقا را با یکدسته در علمدار گزارده من با قوچعلیخان همراه خلیلخان هرزندی و مشهدی اسماعیل گرگری و عباس خان علمداری، که هر کدام بیست و سی تن گرد سر میداشتند، روانه گردیدیم. شب را در قره بولاغ سه فرسخی (ایواغلی) خوابیده بامدادان راه افتادیم. و یکسره «باواغلی» تاخته با اندک جنگی آنجا را بدست آوردیم و نشیمن کردیم.

بخسعلی خان را با دو بیست تن در سر راه خوی یکفرسخی بیاسبانی گزارده بودیم. یکدسته هزارتن کما بیش از خوی بر سر او آمدند و جنگ سختی در آنجا رخ داد. بخسعلیخان دلیرانه ایستادگی نمود و اراپنسو نیز کمک برایش فرستادیم. در نتیجه دشمن شکست یافته پس نشست. لیکن همه دیه های پیرامون ایواغلی را گرفته بودند. ما پس از سکالشی



پ ۲۵۴

قوچعلیخان

(این پیکره دیرتر از آنزمان برداشته شده)

دویست و پنجاه تن از دلبران مجاهدان را برگزیده از بیراهه خود را به دیزجدز که میانه سلماس و خوی نهاده است رسانیدیم ، و از آنجا پس از اندکی آسایش شبانه آهنگ خوی کردیم ، و چون میدانستیم امیر امجد و دیگران آگاهی نیافته‌اند و شبانه همگی در خوابند ، یکسره خود را بنزدیکی شهر رسانیده از دیوار در که بلند می‌بود بالا رفته بیکبار هباهو بلند کردیم ، و بدانسان بشهر ریخته آنجا را بدست گرفتیم . امیر امجد بایک پیراهن و زیرشلواری از سوراخ دیوار خود را بیرون انداخته گریخته بود

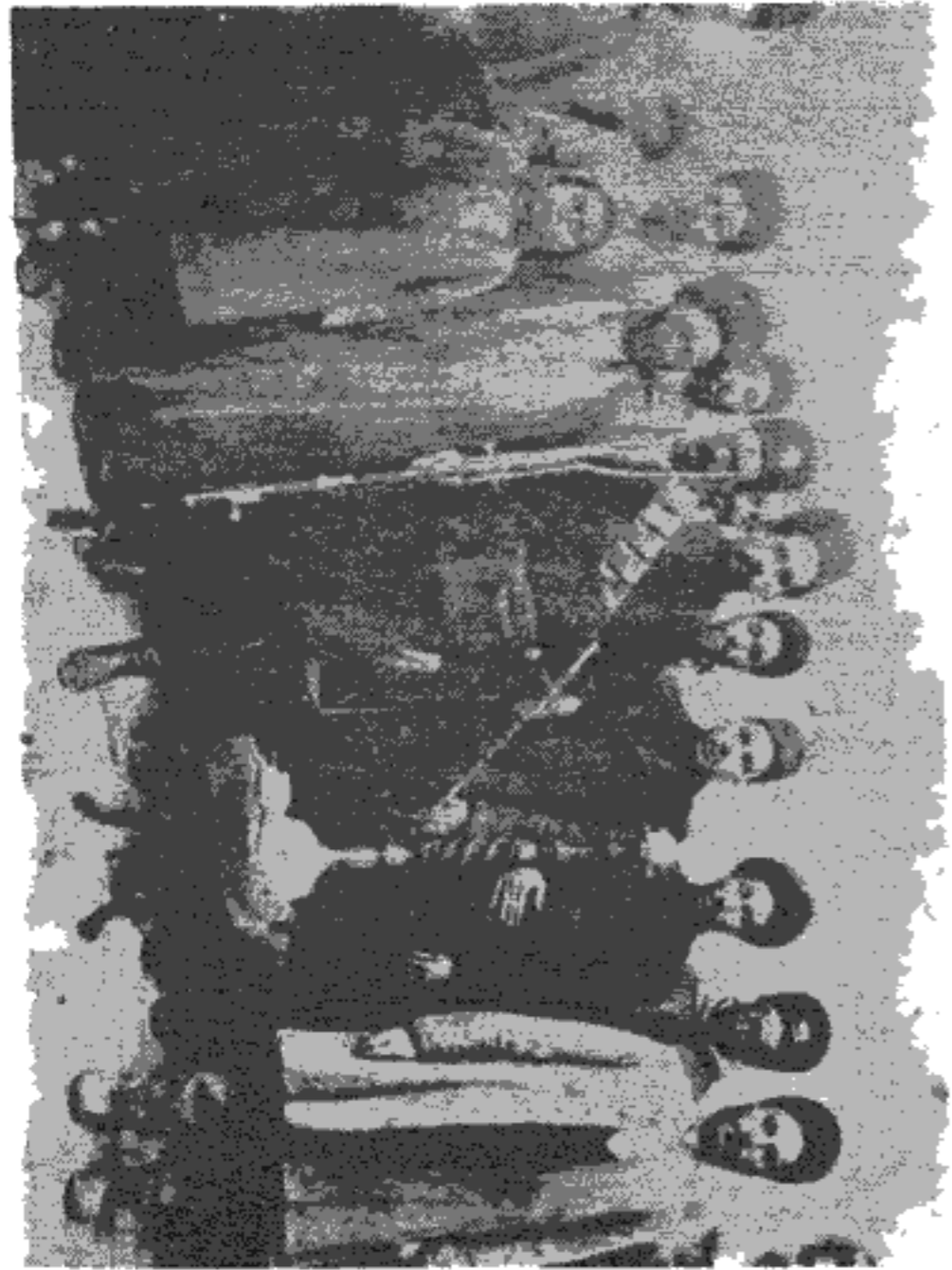
باری شب هفدهم آذرماه (۱۳ ذوالقعدة) بود که مجاهدان بدینسان باسانی بخوی دست یافتند . چنانکه گفتیم فرمانده این سپاه میرزا نورالله خان و قوچمیلیخان میبودند که با یگانیان باین کار پرداختند . شادروان بخشعلیخان با همه کمسانی در این جنگها دلیری بیپایار از خود می‌نمود ، و از همان هنگام نام آور گردید . فردای آن روز کسانی را از سرشناسان بدخواهان کشته و خانه هایی را نیز تاراج کردند .

نیز همزمان روز عزروخان و دیگران که از سلماس باز می‌گشتند در بیرون خوی ناآگاهان با مجاهدان برخوردند ، و در میانه جنگ در گرفته از ماکویبان کسانی کشته شدند ، و عزروخان در اینجا نیز شکست خورده توپ و قورخانه را گزارده خود با همراهان ، با رسوایی بیرون رفتند .

این فیروزی دیگری برای مشروطه خواهان بود و چنانکه خواهیم دید از این هنگام خوی بار دیگر کانون آزادی گردید ، و تا پایان جنگهای تبریز همیشه در آنجا نیز جنگهایی با ماکویبان در میان میبود .

در همان روزها در سابه این فیروزیهای آزادپنخواهان ، در ارومی نیز جنبش پیدا شده حاجی محترم السلطنه ، آن مرد دو روی پست نهاد انجمن را در آنجا باز نمود . ولی این تا زمانی بود که تبریزیان دست به بیرون می‌داشتند . سپس که شهر دوباره بتنگنا افتاد او نیز دوباره انجمن را بست .

چنانکه گفتم: ندانم عین الدوله پس از کتاره جستن و تا قزلجه میدان شب حسن دلی رفت ، دوباره یسار آمده با سپاهی که پیش میبود و از تهران تازه می‌رسید ، بار دیگر بواسمنج آمد و در آنجا بیوسان نشست که لشکرها را دیگری نپذیرسد . در آن هنگام که تبریزیان دسته‌های مجاهدان را باین شهر و آن شهر می‌فرستادند و مرند و سلماس و خوی و مراغه را می‌گشادند ، و از پیرامونهای شهر غله کشیده می‌آوردند ، عین الدوله همچنان در واسمنج می‌نشست ، و تماشا میکرد ، و چنانکه شیوه او میبود که در زمان ناتوانی سخن از آشتی بمیان آوردی ، گاهی پیامهای نیک خواهانه می‌فرستاد و چنین وامی نمود که به جنگ و خونریزی خرسندی نمی‌دارد . در این هنگام در لشکر او گذشته از دیگران یکدسته قزاق با توپخانه و آمادگی می‌بودند . داستان این قزاقان آنست که چون عین الدوله با فشار محمد علی میرزا التماثوم



ب ۲۵۵

ستارخان با پیرامونیان خود

به تبریز داد و سپس روز سوم مهر بان جنگ برخاسته کاری از پیش نبرد ، محمد علی میرزا از عین الدوله نومید گردیده ، از آنجا که پشتگرمیش به بریکاد قزاق می‌بود و آنان را در همه جا گره گشا می‌پنداشت ، چهار صد تن قزاق را با شش دستگاه توپ بفرمانداری میر پنجه کاظم آقا (برادر قاسم آقا و علی آقا) روانه آذربایجان گردانید . اینان روز بیستم مهر (همان روزیکه در تبریز با دوجی آخرین جنگ می‌رفت) با شکوهی از تهران راه افتادند ، و در هنگام بیرون آمدن ، لیاخوف گفتاری بانان راند ، در این زمینه که او چون دیده شاه از پیشامد تبریز سخت اندوهناکست بگردن گرفته که گرفتاری تبریز را از میان

بر دارد ، و چون سیاست جلوگیری رفتن خود او است این دسته را میفرستد که با دلیریهای همیشگی خود بکار پیشرفت دهند ، و این گفتار او بود که پروژنامه های انگلیسی افتاد و تا چندی سخنانی درباره آن میرفت .

بهر حال این دسته بیاسنج رسیده در لشکر عین الدوله می بودند ، و چنانکه گفتیم عین الدوله دست بکار نزده با سخنان دو رویانه روز می گذاشت . تبریزیان نیز بکارهای دیگری پرداخته پروای او نمیداشتند . مگر یکبار شادروان حاجی حسین خان مارالانی ، چون نزدیک بیاسنج می بود ، شبانه بلشکر گاه دولتی تاخت و با شلیک و هیاهو آشوبی بمیان دولتیان انداخت ، و چنانکه می گویند چند تن را کشت و چند تن را دستگیر کرده بشهر آورد .

این کار حاج حسین خان ترس عین الدوله را بیشتر گردانید ، و اینست که بگفتگوی آشتی بیشتر پرداخت و کسانی را بمیانگیری برانگیخت . لیکن گفته هایش ارجی نداشت و آزادپنخواهان این می دانستند که کاری بدست او نیست و محمد علی میرزا تا تواند دست از جنگ برنداشته سر بمشروطه نخواهد آورد . چنانچه در همان هنگام پیای سواره و سرباز و توپ و قورخانه از تهران روانه میساخت . از اینرو میرهاشم خان با سالار گفتگو کردند که فریب عین الدوله را نخورده تا لشکرها بروگرد نیامده بر سرش تازند و باشد که او را از باسمنج بیرون رانند . در این باره سردار نیز همدستان گردید ، اینست بسیج کار را کرده شب شانزدهم آذر (۱۲ ذوالقعدة) با همه سرما و یخ بندان دسته هایی را برگزیده روانه کردند . از جمله آیدین پاشا بادسته ای از نارنجک اندازان از امیر خیز فرستاده گردید باینان چنین دستور دادند که آهسته و آرام راه پیموده خود را تا باسمنج رسانند ، و در آنجا ناگهان بجنگ و شلیک پردازند . از تبریز تا باسمنج دو فرسنگ بیشتر است . مجاهدان این راه را بخاموشی و آرامی پیمودند و تا گورستان باسمنج که آغاز لشکرگاه و توپی در آنجا نهاده بودند پیش رفتند ، لیکن دسته پیشرو که سر کرده ایشان حسن دلی نام می داشت اینمرد بسیار بی باک و این هنگام مست نیز می بود . از اینرو همینکه بتوپ نزدیک رسد بدمستی آغاز کرد و بر روی توپ سوار شده با فریاد و غوغا بمجاهدان دستور داد : « توپ را بکشید » ، و چنانکه میگویند توپچی را با گلوله از پا انداخت . بهباهوی او دولتیان بیدار شده بهم بر آمدند و هراسناک بکوشش برخاستند و شیپور کشیده به جنگ پرداختند ، و بیک شلیک چند تن از مجاهدان بخاک افتادند . خود حسن دلی بروی توپ تیر خورده بدرود زندگی گفت . مجاهدان پاسخ شلیک را دادند ولی جای ایستادن ندیده روی برگردانیدند . در همان هنگام توپچی خود را بتوپ رسانیده و بگلوله افشانی پرداخت . چنانکه دسته ای از مجاهدان در میان روخانه و بر سر راه از پا افتادند و دیگران زخمی و خون آلود خود را رها نمودند . کسانی به نعمت آباد شتافته شب را در آنجا بسر دادند . دیگران خود را بشهر رسانیدند . دسته هایی که از پشت سر میآمدند چگونگی

را دانسته از راه بازگشتند . بدینسان تلاشها بهبوده گردیده آن همه جانها نیز نابود شد . از آنسوی در لشکر عین الدوله میز پنجه کاظم آقا از سرش تیر خورده همان دم جان سپرد و جنازه او را بتهران بازگردانیدند . چنانکه نوشته اند چهل تن کمابیش در این جنگ کشته یا زخمی شد ، و با آنکه مجاهدان بنقشه خود پیشرفت دادن نتوانستند ، باز لشکر عین الدوله سخت بهم خورد که اگر قزاقها نبودندی دیگران همگی از هم پراکنده هر کسی بسویی گریختی .

از این پس دولتیان هوشیار افتاده بنکهداری خود کوشیدند ، و چون دسته دسته سپاه از تهران میرسید بسنکر بندی پرداخته در برابر سنگرهای خیابان و مارالان در ساری داغ و آن کنارها سنگر پدید آوردند . در این هنگام در بسیاری از شهرها جنبش نمودار شده بیم بر آشفتگی میرفت . از جمله در تهران دسته بندیها شده مردم آماده شورش میبودند . در رشت گروهی از آزادپنخواهان در کونسولگری عثمانی نشیمن میباشند . در تالش نیز دیر باز جنگ و خونریزی پیش میرفت . در خراسان شورش آغاز میشد . از هر سو دشمنی بشاه قاجار مینمودند . ولی محمد علی میرزا بهیچیکسی پروا ننموده تنها به تبریز می پرداخت و پیای سپاه و سرک و ساز باذربایجان میفرستاد . در روزنامه اقیانوس در همین روزها فهرستی از لشکرها می که باذربایجان فرستاده میشد یاد کرده که ما آنرا در اینجا میآوریم :

سپاه نصرت پناه که مأمور آذربایجان شده اند

۱) سواره بختیاری که برای تهیه آذوقه جلوتر رفته اند ۲۵۰ نفر (۲) فوج ده اوند سرکردگی جناب آنتخاب الدوله (۳) فوج فدوی و فوج مخبران و همدان سرکردگی جنابان سردار اکرم و منصور الدوله (۴) توپخانه دو باطری سرکردگی جناب ناصر الممالک (۵) فوج فراهان سرکردگی جناب ناصر الدوله (۶) ایضا سواره بختیاری ۳۵۰ نفر (۷) سواره قزوینی سرکردگی جناب غیاث نظام (۸) اردوی مراغه سررداری جناب شجاع الدوله سردار مقتدر (۹) اردوی قراجه داغ سررداری جناب سردار نصرت (۱۰) اردوی قزاق بفرماندهی جناب کاظم آقا .

ریاست سواره کلیه با جناب سردار ظفر است و ریاست پیاده با جناب سردار ارشد . امارت کسل قشون و اردوی حاضر تبریز که در تحت ریاست جنابان امیر ممزز و سالار جنگ است با جناب اجل آقای امیر افخم است . تمام رؤسا و سرکردگان و فرماندهان کلا در تحت امر و فرمان حضرت مستطاب اشرف امجد والا بندگان شاهزاده عین الدوله فرمان روای کل مملکت آذربایجان دامت شوکته میباشند .

بموجب خبر تلگرافی جناب اقبال السلطنه ماکویسی سه اردو حرکت داده است که یکی بخوی و دیگری بمرند و سومی بصوفیان رسیده است و سرکردگی آنها با جنابان سالار مکرّم و ایلیخان است .

این سرکردگان هریکی با سپاه خود پس و پیش بیاسنج در میآمدند . از جمله شجاع الدوله (حاجی سمدخان) در چهاردهم آذر (۱۰ ذی القعدة) چاپاری از تهران رسیده پس از دیدن عین الدوله روانه مراغه گردید که سوار و سرباز از آنجا گرد آورد و خواهیم دید بچه کارهایی پرداخت .

يك كاری که در همان روزها در تبریز رخداد و مسی باید در اینجا بنویسیم این بود که برخی از نمایندگان انجمن بکنار رفتند و دوباره دوازده تن که در پایین یاد میکنیم ، از سوی کمیسیون اعانه و سران آزادی ، برگزیده شدند و ستارخان و باقرخان نیز پیروی از مردم نموده خرسندی نشان دادند . اینک نامهای دوازده تن که میشماریم :

میرزا محمد تقی طباطبایی ، شیخ محمد خیابانی ، مشیرالسادات ، شیخ اسمعیل هشتروندی ، حاجی شیخ علی اصغر ، میرزا اسماعیل نوبری ، میرزا حسین واعظ ، حاجی مهدی آقا ، حاجی میرزا علیقلی گنجه‌ای ، حاجی میرزا ابراهیم ناهباز ، مهدی محمدعلی مطبوعه ، حاجی میرمحمد علی اصفهانی . میرزا محمد تقی این بار نیز رییس برگزیده شد .

چنانکه در پیش گفتیم قلعه و انباشی نامی را همراه آقا میرکریم با

داستان مراغه دسته تفنگچی روانه مراغه کردند که غله آنجا را بشهر بازکنند .

نیز مردم را

بمشروطه خوانند . اینان نخست به بناب رسیدند . در آنجا مردم پیشواز باشکوهی کردند و چون دو روز در آنجا ماندند روانه گردیده در بیست و پنجم آبان (۲۱ شوال) بمراغه رسیدند . مراغیان نیز پیشواز کرده پذیرایی کردند و خواه و ناخواه سربمشروطه فرود آوردند . حسام نظام نامی بحکمرانی گمارده شده انجمنی برپا گردید . حاج میرزا محمد حسن مقدس که ملای پارسای گوشه نشینی میبود او را هم بانجمن آوردند . هر روز در مسجد حجة الاسلام مردم گردمی آمدند و بر منبر سنایش از مشروطه میشد .

در این میان قلعه و انباشی و کسانی از همراهان او دست از آستین در آورده آزار بمردم دریغ نمی گفتند ،



پ ۲۵۶

عین الدوله

واز توانگران بهر دستاویز پول میگرفتند . با آنکه دم از آزادیخواهی میکردند بر مردم چیرگی مینمودند . توگویی شهر را باشمشیر گشاده اند از آزار و تاراج باز نمیایستادند . مراغیان آنچه از مشروطه شنیده بودند از اینان وارونه آن را دیدند . این بود زبان بگله و بدگویی باز کردند .

در مراغه خانواده حاجی کبیر آقا بدخواه مشروطه می بودند ، و چون میانه آن خانواده و پیروانشان بامقدس و پیروانش کینه و دشمنی در میان می بود ، در این هنگام ، بانگیزش اینان یا بهرانگیزه دیگری ، مجاهدان بکینه جویی از آن خانواده برخاستند ، و حاجی میرزا ابوالفضل و میرزا محمد پسران حاجی کبیر آقا را با گلوله زخمی گردانیدند . این بدرقاری دشمنی مراغیان را بیشتر گردانید .

در همان هنگام آگاهی رسید که سیف‌العلمای بنایی که از بدخواهان بزرگ مشروطه و خود در آن پیرامونها دارای جایگاهی میبود ، بهمدستی دیه داران و دیگران ، از آمدن مجاهدان بمراغه و از رفتار بد آنان بترس افتاده ابوطالب خان چاردولی را برای بازگردانیدن مجاهدان به تبریز ، بکاربرانگیخته اند . او بادسته ای از سواران خود بنزدیکیهای بناب آمده و در آنجا دسته های دیگری باو پیوسته اند و گروه انبوهی پدید آمده ، و آنان آهنک مراغه میدارند .

از این آگاهی مشروطه خواهان مراغه بترس افتادند ، و مجاهدان برای نزدیک بودن به تبریز یا بهر اندیشه دیگری ، آهنک بناب کرده و از مراغه بیرون آمدند . میر آقا صدرالسادات که از مشروطه خواهان مراغه می بود بایکدسته تفنگچی با آنان همراهی نمود چون به بناب رسیدند مشروطه خواهان آنجا ، از احدخان و حاجی سیف‌الله و دیگران به پذیرایی برخاستند ، و چون شماره مجاهدان از تبریزی و مراغهای بیش از دوست تن نبوده ، در حالیکه شماره دولتیان که بگرد سر ابوطالب خان چاردولی میبودند ده هزار تن گفته میشد . از اینرو کسانی بهتر دانستند ، پیشامد را با گفتگو بی پایان رسانند . ولی نتیجه نداد ، و چون دولتیان گرد بناب را فرا گرفتند ناچار جنگ آغاز گردید . سه روز مجاهدان ایستادگی کردند ، ولی چون شماره شان بسیار کم می بود ، و از اینسوی پیروان سیف‌العلمای از درون شهر یاری دولتیان میکردند ، مجاهدان بیش از آن ایستادن نیارسته شبانه راه تبریز را پیش گرفته خود را بیرون انداختند . فردا دولتیان بدرون بناب ریخته خانه های احدخان و حاجی سیف‌الله و دیگران را تاراج کردند . این پیشامد در آغاز های آذرماه و نخست داستان اندوه انگیزی بود که در آن ماه رخداد .

پیش از آن آگاهی از بدکاریهای قلعه و انباشی و همدستانش به تبریز رسیده ، از انجمن باتلگراف آنان را باز پس خواسته بودند ، و چون این آگاهی از گریختن ایشان از بناب رسید ، سردار مهدی محمد علیخان را بجلو ایشان فرستاد ، و او اسد آقا خان را برداشته و تا گولان پیش رفته قلعه وان باشی را با چند تن از همراهانش دستگیر کرده با بند تا

تبریز آوردند. سردار دستور داد قلمه وان باشی را چوب زدند، و همراهان دیگرش را بزدان سپردند تا در عدلیه بکارهای آنان رسیدگی شود. کالاهای تاراجی در دست هر کسی میبود گرفته گرد آوردند.

سپس با آگاهی انجمن ایالتی حاجی حسین ارومچی را که یکی از بازرگانان مشروطه خواه می بود برگزید که بایکدسته از آزادپخواهان روانه گردند، و کالاهای تاراجی را رسانیده از مردم دلجویی کنند. حاجی حسین روانه گردیده و چون بدو فرسخی مسرافه رسید خود در آنجا نشسته کمانش را بشهر فرستاد. آنان از مرغیان بد دلجویی پرداختند و از گذشته آمرزش میجستند و نتیجه نیکی بدست می آمد.

لیکن در آن میان نامه ای از سمد خان بحسام نظام رسید، در این رسیدن حاجی سمد زمینه که از تهران باهنگم مرافه بیرون آمده و تا میانه رسیده، و **خان به مرافه** در آن نامه دستور میداد که اگر بتوانند آزادپخواهان را از مرافه بیرون رانند. چون سمد خان و خاندانش از سالها در مسرافه فرمانفرمایی داشته سواران و سربازان آن پیرامون ها سپرده بایشان میبود، پیداست که این نامه چه نتیجه ای داد. و چگونه بد خواهان را شورانیده کار را بمشروطه خواهان سخت گردانید.

در پی آن نامه، روزی بامدادان محبلمبخان سر کرده، سواران رکاب، با سواران خود بشکان آمدند و در میدان «خان حمامی» آماده جنگ ایستاده، بمیانجگیری حسام - نظام با آزادپخواهان تبریزی پیام فرستادند که باید از شهر بیرون روید. اینان جای ایستادن ندیدند و خواه و ناخواه از شهر بیرون آمدند.

از آنسوی دوسه روزی نگذشت که حاجی سمد خان بمرافه رسید. محمد علی میرزا با لقب «شجاع الدوله» داده از تهران فرستاده بود که بپاید و سواران و سربازان مرافه و آن پیرامونها را گرد آورد، و سرتبریز برد و ریشه مشروطه را براندازد، و این بود که همینکه از راه رسید دست به بیداد باز کرد. بوپزه که مشروطه خواهان با خاندان او پدی کرده دایی زادگانش (همان پسران حاجی کبیر آقا) را زخمی کرده بودند.

نخست کسی که زهر خشم و کینه او را چشید شادروان میرزا محمد حسن مقدس بود، چون او را گرفته بنزد سمد خان آوردند دشنامهای بسیاری گفت. سپس دستور داد دستار از سرش برداشتنه و ریش و سبیلش را کنند، و در آن سرمای یخ بندان زمستان تسوی حوض انداخته فراشان با چوبها چندان زدند، که پیر مرد پارسا بیکبار از توان افتاد، و در حال جان کندن بیروش آوردند و ریسمان بهایش بسته کشان کشان تا میدان ملا رستم برده، در آنجا از درخت نارون آویزان کردند. بدینسان پیر مرد پارسا را باشکنته جان گزایی از زندگی بی بهره گردانید.

این نمونه ای از دژخویی و پدنهادهی سمد خان بود. از این بیدادگری، مشروطه

خواهان مرافه که بیشترشان تبریزیان آنجا می بودند بجان خود ترسیدند و بیشتری پنهان شدند. ولی فراشهای سمدخان پی آنان گردیده می یافتند و می کشیدند و بزدان برده زنجیر بگردنشان می زدند. از کسان بنام میرزا عبدالحسین خان انصاری و ملا عبدالاحد - خان معلم و حاجی علی چایچی و حاجی میرزا حسن شکوهی و مشهدی علی تبریزی و مشهدی صادق تبریزی و حاجی حمید تبریزی را گرفتند.

داستان دستگیر شدن

اینان و رفتاری که در

دستگیری با آنان

می رفت دلگداز

است. (۱) سمد خان

باندازه دژخیمی و

خونخواری آزمند و پول

دوست نیز میبود، و

این مشروطه خواهان

را که گرفته بود، از یکسو

میخواست کینه جوید و

از یکسو میکوشید

از توانگرانشان پول

بگیرد. از اینرو حاجی

حمید و حاجی علی که از

بازرگانان توانگر

میبودند پس از چند روز

زدان و بند، هر یکی

دوهزار و هفتصد تومان

(که آنروز پول هنگفتی

شمرده شدی) داده خود

را رها گردانیدند.

دیگران نیز هر کدام

دادن پول و یا برانگیختن

میانجی رهایی یافته

بیرون رفتند. تنها حاجی میرزا حسن شکوهی و میرزا عبدالحسین خان انصاری کارشان

پ ۲۵۷

سمدخان

(۱) شادروان حاجی میرزا حسن کتا بچه ای در این باره نوشته است.



بدشواری افتاد. صمدخان با این دوتن، کینه بسیار میورزید.

حاجی میرزا حسن گناهی رواج دادن بکتابهای ابراهیم بیگ و طالبوف و گفتار نوشتن بروزنامه جبل‌المتین می‌بود. از اینرو پول بسیار گزافی (ده هزار تومان) از او خواستند، و چون نمیداشت و نمی‌توانست بدهد، بنزد حسام نظامش بردند با دستور او ریش و سبیلش را کردند، و سپس پاهایش را بچوب بسته بسیار زدند. این‌گزنند و شکنجه چند بار رخ داد، و سرانجام پس از آمد و شد و میانجیانی صمدخان بشهزار تومان خرسندی داد، و در زیرچوب نوشته از شکوهی گرفت، و چون برادر و پسرش را نیز بزندان انداخته بودند خود شکوهی رانگه داشته آنان را آزاد گردانیدند که بروند و با فروش کاجال و افزار و یا گرفتن وام ازین واز آن پول بسیجند.

اما میرزا عبدالحسین بسرگذشت مقدس دچار آمده اونیز با شکنجه کشته گردید. شکوهی مینویسد: اومردی بادانش و فرهنگ میبود و بمشروطه دل بستگی بسیار داشته در راه آن بسیار کوشیده بود. مینویسد: «بیچاره را از نزد اهل و عیالش گرفته بودند. سه چهار پسر صغیر داشت که از ترس بزندان نمی‌آمدند. یکروز با هزار سفارش و تأکید یک پسر خود جلال نام را که ده ساله بود بزندان آورد. پسر می‌ترسید. به نزد خود خوانده مهربانی نمود و برویش خندید. در حالی که از دلش خون میگریست. دلداری بآن بچه داده روانه گردانید. از دیدن اینحالت ماهمگی بگریه افتادیم، بسیار گریستیم.

مرد غیرتمند، همانا دانسته بوده که سرگذشتش چه خواهد بود. زیرا فردای آن روز با دستور صمد خان از زندان بیرونش بردند، و لختش گردانیده بحوض یخ بسته انداختند، و فراشان چوب و دکنگ بدست گرفته پیاپی زدند، چندانکه از توان رفته بجان کندن افتاد. آنگاه ریسمان پپایش بسته کشان کشان بردند، و در میدان ملارستم از درخت نارون آویزان گردانیدند. (۱)

حاجی میرزا حسن و دیگران که پول میپرداختند، بایستی در مراغه نیز نمائند و همگی بیرون روند. صمد خان دستور داده بود تبریزیان را در مراغه نگذارند بیرون رانند.

در همان هنگام، صمد خان بگرد آوردن سواره و سرباز میکوشید، **جنگهای شیرمین** که آهنگ تبریز کند. مردی که در ساوجبلاغ در برابر سپاه بیگانه **وسر درود** آن ناشایستگی را نشان داده شهری را بی جنگ بعثمانیان سپرده بود (۲) اکنون همه هوش و جربزه خود بکار انداخته میکوشید که با آمادگی بسیاری برای کندن بنیاد مشروطه بشتابد. چون دسته‌هایی از سواران

(۱) همان درخت نیز اکنون پایدار است.

(۲) بخش دوم صفحه ۴۸۵ دیده شود.

کرد و چهار دولو و گورانلو و از سواران خود مراغه و از سربازان فراهم شدند که روی هم رفته چهار هزار بیشتر می‌بودند، دو توپ نیز همراه برداشته از مراغه بیرون آمده بخانیان رسید.

از آنسوی در تبریز چون داستان درآمدن او بمراغه و آهنگی را که میداشت شنیده بودند سپاهی از مجاهدان بسرکردگی محمد قلیخان آغبلاغی و حاجی خان قفقازی بسیجیده روز شانزدهم آذر (۱۲ ذوالقعدة) بسوی مراغه فرستاده بودند، و اینان بخانقاه رسیده در آنجا می‌نشستند و حاجی حسین ارومچی نیز با ایشان می‌بود. چون دو سپاه بهم رسیده و بیش از یک فرسنگ و نیم در میانشان نمیبود، گویا روز یکم دی ماه (۲۷ ذوالقعدة) بود که جنگ در گرفت.

مجاهدان با آنکه شماره شان هزارتن کمابیش می‌بود، و آنگاه بجنگ دشت و کوه آموخته نشده بودند، پروایی ننموده پیش جنگ شدند، و هنوز آفتاب ندمیده به پیشرفت برخاسته سواران تاخندند، زد و خورد سختی در کوههای پیرامون خانیان در گرفت که تا دو ساعت بر پا بود و مجاهدان شکست خوردند. یکدسته از آنان بسوی کنار دریا گریخته خود را باب انداختند و نابود گردانیدند، یکدسته با گلوله های سواران از پا افتادند، یکدسته انبوهی دستگیر سواران گردیدند، تنها چند تنی بودند که توانستند خود را بیرون اندازند و به تبریز رسانند.

آنانرا که کشته بودند بشیوه جنگهای کهن سرها شان را بریدند، و در توپرها گزارده برای صمدخان بردند. آنان را که دستگیر کرده بودند سواران تفنگ و فشنگ و رختهاشان کنده در آن سرمای سخت زمستان، برهنه رهاشان میکردند که بیشتری از آنان نیز در بیابانها از سرما یا از گرسنگی مردند، و برخی نیز با همان حال به تبریز رسیدند چهار تن یا بیشتر از گرجیان بسبب انداز نیز دستگیر افتادند که چون زبان نمی‌دانستند درمانده بودند، و سواران تیره درون هریکی را با شکنجه‌هایی کشتند.

این شکست نخستی بود که مجاهدان از صمد خان یافتند، و چون آگاهی از آن به تبریز رسید بازادبخواهان بسیار گران افتاد از آنسوی بدخواهان مشروطه که در شهر فراوان میبودند فرصت یافته باز بجنب و جوش افتادند، و بستایش از صمد خان و کارهای او برخاسته چشم بسوی او دوختند. دوباره امید در دلهای ایشان پدید آمد. بویژه که در همان روزها رحیمخان نیز با سواران و سربازان قره داغ باردیگر باز گشته و بلشکرگاه عین‌الدوله پیوسته بود، و از تهران نیز سپاه و قورخانه پیاپی بیاسمنج میرسید.

صمد خان پس از شکستی که بمجاهدان داد دو روز در خانقاه مانده بدهنخوارقان آمد، و از آنجا نیز پس از چند روزی بخسروشاه رسید. در اینجا حاجی احتشام لبقوانی با یکدسته سوار و سرباز، که عین‌الدوله از باسمنج فرستاده بود باو پیوست.

مجاهدان در برابر آنان در سردرود، (دو فرسخی تبریز) میایستادند. ولی سنگرهای

استواری نداشته بهمان بس کرده بودند که دیوارهای باغها را سوراخ کنند و در پشت آن بایستند .

روز هفدهم دیماه (۱۴ ذوالحجه) صمد خان و حاجی احتشام ناگهان تاخت آوردند و جنگ در گرفت . مجاهدان دلیرانه ایستادگی نمودند . ولی چون دولتبان انبوه تر میبودند و از آنسوی سر بازان اسکوکوچه باغهای سرد رود را نیک می شناختند و بان



پ ۲۵۸

این پیکره نشان میدهد بستر يك رودخانه را پس از جنگی که روی داده همانا سواران بخانهها ریخته و بتاراج پرداخته با پشته بارهامی رفته اند که مجاهدان رسیده بشلوک پرداخته اند . و چنانکه دیده میشود برخی بچکان نیز کشته شده . (گویا پیشامد در یکی از دیه هارخ داد) .

پیرامونها بهتر از هر کس آشنا میبودند ، و کسانی از ایشان در آن چند روزه بدستاویز داد و ستد بسرود آمده سنگرهای مجاهدان را یاد گرفته بودند ، از اینرو چون جنگ آغاز شد از کوچه باغها به پیشرفت پرداختند و از پشت سر مجاهدان در آمده از هر سوی سرد رود را فرا گرفتند . این بود مجاهدان بیش از هفت هشت ساعت ایستادگی نتوانسته شکست یافتند . کسانی از ایشان کشته گردیده از بازماندگان دسته‌ای خود را بیرون انداختند و دیگران گرفتار شدند از ایشان نیز سواران کسانی را کشته و کسانی را لغت کرده رها گردانیدند .

از آنانکه گرفتار شدند یکی حاج حسین ارومچی و دیگری اصغر خان (مسکین) و سومی نایب حسین یا پوشقانی بودند . این یکی را همانجا کشتند . ولی حاج حسین و اصغر خان را با حال بدی بمراغه فرستادند و در آنجا بزندان سپردند . نیز دو تن نماینده علمای نجف (شیخ جلال نهاوندی و سید ممین) دستگیر افتادند که بمراغه فرستاده شدند . مهدی محمد علی خان میگوید : من پای تلفون میبودم با حاج حسین و اصغر مسکین گفتگو میکردیم . ایشان سختی کار را آگاهی میدادند . ناگهان حاج حسین گفت : « کار از کار گذشته کمک هم سودی ندارد » . این گفته تلفون را رها کرد . من چگونگی را بستار خان آگاهی دادم . بباقر نیز کسی فرستادیم و چون او بیامد هر سه سوار گردیده تا خطیب پیش رفتیم . در آنجا گریختگان می رسیدند . ستارخان بسر کردگان بد گفت . ولی سودی نداشت . تا غروب ایستادیم . ستارخان گفت برویم بسرود رود . باقرخان و من نپسندیدیم و او را برداشته بشهر باز گشتیم .

بدینسان صمد خان خود را به پیرامون شهر رسانیده در سردرود لشکر -

آمادگی‌های

دوسو

گاه ساخت و بجلوگیری از آمدن خواربار بشهر کوشید . آزادبخوهان در برابر او « خطیب » را که از آبادی‌های نزدیک شهر است ، و در غرب آن بسر راه سرد رود نهاده سنگر بندی کرده مهدی هاشم

حراچچی و مهدی شفیق قناد را با دسته‌هاشان به نگهداری آنجا گماردند . مردم خطیب در آن هنگام زمستان خانه‌های خود را رها کرده بشهر آمدند . تنها نایب اکبر ریش سفید آنجا که خود مرد دلیری می بود با دسته‌ای تفنگچی برای پشتیبانی مجاهدان بازماندند .

قراملکیان که گفتیم پس از تهی شدن دوچی رو بستارخان آورده ازو آمرزش و زینهار خواستند ، و او بسی هیچگونه بازخواستی زینهار با آنان داد ، در این هنگام باز دشمنی از سر گرفتند و با صمد خان بهمبستگی یافتند . عباس حکماواری و دیگران که گریخته بودند دوباره در آنجا گرد آمدند . صمدخان نیز سر کردگانی را با سواران نشان با آنجا فرستاده دستور داد راه آرونق و انزاب را ببندند ، و از آنسوی نیز بچنگند . آزادبخوهان در برابر آنجا نیز در حکماوار سنگر بستند و مجاهدان گزاردند ، و بروی يك بلندی که

« دشگرداغی » نامیده شود توپ کشیدند .

چیرگی های پیاپی صمدخان اورا بنام گردانیده ، هوا خواهان دولت اورا بعین الدوله برتری می نهادند و باو امید بیشتر می بستند . آزادبخواهان نیز اورا بد خواه ترشمرده بیش از همه پروای او می کردند .

از روزیکه این سردرود رسید عین الدوله نیز گفتگوی آشتی و نیکخواهی را رها کرده ، او نیز جنبش کرد و آمادگی نشان داد چنانکه گفته ایم این زمان سپاه انبوهی بسر او گرد آمده و قورخانه و افزار بسیار از تهران رسیده بود . در همان روزها رحیمخان باز با سواران و سربازان قره داغ باو پیوست .

بدینسان دوباره گرد شهر گرفته شد ، و این هنگام تنها راه جلفا بروی شهر باز می بود که از آن راه قند و شکر و نفت ، و گاهی نیرتفنگ و فشنگ می آمد . در آن سه ماه خواربار در شهر فراوان گردیده نان را هرمنی هشت عباسی می فروختند . ولی چون راه سرد زود و قراملك بسته گردید گندم گران و کمیاب گردید و نان در نانواییها بسیار کم شد . نیز دیگر خوراکیها گران و کمیاب شد . روی هم رفته از هر باره سخنی باز گشت .

باید دانست محمد علی میرزا چون مجلس را برانداخت کار تبریز را کوچک می شمرد ، و این بود چاره آنرا از شجاع نظام و رحیمخان و ملایان اسلامیه میخواست . ولی سپس که دانسته شد کار بزرگتر از آن میباشد سپهدار را فرستاد ، و بعین الدوله فشارها آورد ، و با اینحال کاری از پیش نرفت . این بود چشم از آن آمادگیها پوشیده این بار بیک آمادگی بزرگتری برخاست . چنانکه دیدیم نخست دسته قزاق را فرستاده پشت سر آن پیاپی سواره و سرباز روانه گردانید و بجای سپهدار علیخان ارشدالدوله را بفرماندهی و سرداری برگزید که روانه شود . از سوی دیگر صمدخان را روانه گردانید که سپاهیان مراغه و چاردولی و کردستان و آن پیرامونها را گرد آورده اونیز از سوی دیگری فشار بشهر آورد . این بود این زمان نیروی دولتیان بسیار بیشتر از پیش شده بود . در تبریز شماره سپاهیان دولتی در این باره میان سی و پنج هزار و چهل هزار گفته میشد .

شجاع نظام و رحیمخان که از پول و قورخانه در تنگی می بودند ، این دستهها از پول گلهای نداشته ، از قورخانه نیز در بهترین حال می بودند ، زیرا تفنگها و فشنگهایسی که مظفرالدین شاه در چهار سال پیش در آخرین سفر خود بااروپا بکارخانه های فرانسه سفارش داده بود ، این زمان بتهران میرسید و محمدعلی میرزا سپاهیان بخشیده بسر تبریز میفرستاد . تفنگهای « لوبل » که در تبریز بنام « سه تیر » شناخته گردید آخرین بیرون داده کارخانه های فرانسه می بود و قشنگترین تفنگها بشمار میرفت . بیشتر دولتیان از این تفنگ ، یا پنج تیر بسدوش میداشتند ، و رندل و تفنگهای کهنه دیگر دیده نمیشد . از آنسوی دسته های قزاق چند شصت تیر (مسلسل) میداشتند که آنها را نیز از

فرانسه خریده بودند ، و گویا نخست بار می بود که در ایران شصت تیر بکار میرفت . از چیزهای شنیدنی آنکه فرمانده این شصت تیرها رضا خان سواد کوهی می بود .

که سپس بیادشاهی ایران رسید و خاندان پهلوی را بنیاد گذاشت . و خود بیست سال با توانایی و کاردانی بسیار فرمانروایی کرد .

اینها آمادگی های دولتیان می بود ، از اینسو آزادبخواهان چنانکه گفته ایم از آنکه در آغاز جنگ می بودند

بسیار نیرومندتر گردیده از هر باره به استواری افزوده بودند . بویژه پس از بهم زدن دستگاه اسلامیه و تهی گردانیدن دوچی که

چون دسته هایی به بیرون آقا بالاخان سردار افخم (یکی از یارخواهان بنام مشروطه)

فرستادند و سلماس و خوی و مرند را گشادند ، بار دیگر بشماره شان افزود . زیرا دسته هایی از روستاییان بشهر آمده تفنگ گرفته بمجاهدان پیوستند . از آنسوی در همین روزها که سخن میرانیم یکدسته ارمنی که « کمیته داشناقسیون » به پیروی از « کمیته سوسیال دموکرات » روسی از قفقاز فرستاده بود بسردستگی کری خان به تبریز رسیدند .

در این هنگام خود « شورش » نیرومندتر گردیده ، گذشته از جنبش هایی که در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان پدیدار می بود ، در قفقاز در میان ایرانیان و هندستانی که از گرجیان و روسیان می داشتند ، تکانی پیدا شده و در همین روزها بود که با معزالسلطان و دیگران گفتگو میکردند و بنیاد شورش کیلان را می گذاردند . نیز در همین روزها بود که در اسپهان جنبش پیدا شده و مصمص السلطنه و بختیاران بآن شهر دست یافته بودند . پیداست که اینها گذشته از هر چیزی باستواری دل های تبریزیان می افزود .

در باره تفنگ و افزار جنگ نیز ، در آن چندماه پیشرفت رخ داده پنج تیر فراوان شده بود .



ب ۲۵۹

از قفقاز چه با دست آزادبخواهان و چه بدستبازی بازارگانان ، تفنگک و فشنگ و پانچه بسیار آورده میشد . ستارخان تا میتوانست بآن بازارگانان همراهی نموده دل میداد . از آنسوی شادروان میرهاشمخان خودبازرگانی برگزیده و فرستاد و تفنگکهای بسیاری آورانید . در خود تبریز هم تفنگکهای پنج تیر ساخته بیرون میدادند . این بود کم کم تفنگکهای کهنه « شاسپو » از میان رفت و ورندل ومانند آن بسیار کم شد . رویهمرفته مجاهدان آراسته‌تر و بهتر از پیش شدند ، و چندان کمی از دولتیان نداشتند ، شست تیر و توپهای تازه درآمده که دولتیان می‌داشتند آزادبخواهان نیز بمب و نارنجک بکار میبردند . رویهمرفته آمادگی‌های دوسو بیشتر شده بود ، و از همین روزها یکرشته جنگهای دیگری آغاز گردید که ما در گفتار جداگانه خواهیم آورد . در اینجا می‌باید اندکی بتهران پردازیم و پیشامدهای آنجا را بکوتاهی بنویسیم .

چنانکه گفته‌ایم محمد علیمیرزا چون مجلس را بتوپ بست ، برای

مجلس شورای کبرای دولتی بستن زبان دولتهای اروپا چنین وانمود که مشروطه را برنبنداخته ، و تنها مجلس را بهم زده که پس از سه ماه دوباره مجلس باز خواهد شد . لیکن چون سه ماه پایان یافت این بار هم بدوماه دیگر

نوید داده در دوم مهرماه (۲۸ شعبان) فرمانی بنام صدر اعظم بیرون داد ، در این زمینه که چون مجلس در نوزدهم شوال بازخواهد شد باید زمینه آنرا آماده گردانید ، و در همان فرمان فهمانید که قانونها بحال خود باز نخواهد ماند و مشروطه « بروفق شرع انور » خواهد بود . نیز در آن فرمان تبریز را برکنار گردانیده آگاهی داد تا « تبریز منظم و اشرار آنجا قلع و قمع » نشود در « انتخابات » بهره نخواهد داشت .

سپس چون دو ماه نیز پایان یافته نوزده شوال نزدیک شد روز شانزدهم ابان (۱۲ شوال) در باغشاه نشستی برپا گردانیده گروهی از سرجنابان تهرانرا با آنجا خواندند ، و بنام اینکه نوزدهم شوال نزدیکست و بساید نمایندگان برای مجلس برگزیده شود سخن بمیان آوردند ، و چون از پیش با هم نهاده بودند حاجی شیخ فضل‌الله و دیگران آواز بلند کردند که مشروطه با « شریعت » سازگار نیست ، و تلگرافهای بسیاری را که با دستور حاجی شیخ فضل‌الله و بمیانگیری او ، از ملایان کرمان و همدان و شیراز و دیگر شهرها بفرآوانی رسیده بود ، بیرون ریختند . شکفت تر آنکه گفته میشود یک تلگرافی نیز بنام مردم تبریز خواندند .

نتیجه این نشست آن بود که چلوار بزرگی را گرفتند و بروی آن « عریضه » ای بشاه نوشته خواستار شدند که از مشروطه چشم پوشد و بایسران باز نگرداند ، و همگی باشندگان خواهان و ناخواهان آنرا مهر کردند ، و بدینسان نشست پایان رسید .

سپس برای روز بیست و هشتم ابان (۲۴ شوال) مردم را باز برای نشست خواندند این بار خود محمد علیمیرزا نیز آمد . در آنجا نیز گفتگو از نخواستن مشروطه رفت

و باز درخواستی یا « عریضه » ای بمهر مردم رسانیدند ، و چنین نهاده شد که شاه در بالای آن پاسخ نویسد و آنرا بچاپ رسانیده در شهر بپراکنند . این کار را انجام دادند و ما اینک نوشته شاهر در پایین می‌آوریم :

بسم الله تبارک و تعالی

« جنابان مستطابان حجج اسلام سلمه الله تعالی عزم ما همه وقت بتقویت اسلام و « حمایت شریعت حضرت نبوی صلعم بوده و هست حال که مشکوف داشتید تأسیس مجلس با « قواعد اسلامی منافست و حکم بحرمت دادید و علمای ممالک هم بهمین نحو کتبا و تلگرافاً ، « حکم بر حرمت نموده‌اند در این صورت ما هم از این خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان « همچو مجلس نخواهد شد . لیکن بتوجهات حضرت امام زمان عجل الله فرجه در نشر « عدالت و بسط معدلت دستور العمل لازم داده و میدهم آنجنابان تمام طبقات را از این « عزم خسروانه مادر نشر معدلت و رعایت حقوق رعیت و اصلاح مفاسد بقانون دین مبین اسلام ، « حضرت خاتم النبیین صلعم اطلاع بدهید . محمد علیشاه قاجار ،

باهمین رویه کارهای خنک که

ما کوتاه شده آنرا آوردیم ، خود -

را دل آسوده گردانیدند و محمد -

علیمیرزا بهانه ای بدست آورده از

نویدی که در باره باز کردن مجلس

داده بود بیکبار سر باز زد . لیکن

بافهم و اندیشه کوتاه خود بر آن شد

که مجلس بنام « مجلس شورای

کبرای دولتی » از درباریان واعیان

و بازارگانان پدید آورد ، که در

دربار بنشینند و در کارهای دولتی

بسکالش و گفتگو پردازند ، و این

خود جانشین دارالشوری باشد . از

اینرو پنجاه تن کمابیش از آنکسان

را فهرست کردند و بهربکی نامه

فرستاده بباشندگی در آن مجلس

خواندند که روز یکشنبه هشتم آذر (۴

ذوالقعدة) ، که روز گشایش آن مجلس

خواستی بود بدربار روند و پس از

آن هفته ای دوروز در مجلس باشند و



گفتگو کنند .

نامهای آنکسان در روزنامه ها برده شده ولی ما نیازی بشمردن آنها نمی بینیم . چنانکه دانسته ایم این مجلس تادیری برپا میشد ، و پیداست که جز گفتگوهای بیهوده ای بمیان نمی آمده ، و باشندگان بیش از همه بخود فروشی و برتری جویی بیکدیگر می پرداختند . ما نمونه ای از گفتگوهای آنجا در دست می داریم که در پایین می آوریم :

یکی از باشندگان صدرالسلطنه می بوده ، که تا چند سال پیش در تهران میزیست او یکی از درباریان بنام شمرده میشد و زمانی هم بسفارت در امریکا رفته بوده . نوشته ای از این مرد در دست است که کوتاه شده آنرا در پایین می آوریم :

« هو غزلی که باید انشاء الله تعالی روز سه شنبه در مجلس شورای مملکتی صدر -
« السلطنه از حفظ برای امین دربار درملاء بلند با کمال رشادت بخواند بدون اندیشه ؛
« گناه کردن پنهان به از عبادت فاش اگر خدای پرستی هواپرست مباش ... »
غزل را تا باخر آورده است و آنکاه چنین مینویسد :

« ۱۷ شمر است ۲ ذیحجه ۱۳۲۶ »

همانا امین دربار در نشست پیش با سخنی حاجی صدرالسلطنه را آزرده است ، و این چون بخانه برگشته این غزل سمدی را که هفده بیت است از بر کرده است که در نشست دیگری « در ملاء بلند با کمال رشادت » برای او بخواند و کینه خود را بجوید . از اینجا توان پنداشت که همچون بزمهای دیگر اعیانها و درباریان ، بیشتر گفتگوها در آن مجلس شورای کبری شعرخواندن و بهمدیگر نیش زدن و هنر خود را نشان دادن بوده است .

چنانکه گفتیم ایستادگی تبریزیان در برابر محمدعلیمیرزا و فبروزی - تیر خوردن حاجی های آنان در همه جا مردم را بتکان آورده بود . در تهران با شیخ فضل الله همه سخت گیری هایی که میرفت ، انبوهی از مردم زبان باز کرده از تبریزیان ستایش میکردند و مشروطه خواهی نشان میدادند . بویژه پس از بهم خوردن اسلامیه که گریزندگان از دوجی خود را بتهران رسانیدند ، و آن خواری و زبونی ایشان مایه دلیری آزادپخواهان گردید .

درماه ابان چون تلگراف از نجف رسیدم آگاهی از مرگ شادروان حاجی میرزا حسین تهرانی داد و در تبریز و همه شهرها ختمهای باشکوه درچیدند ، در تهران آزادپخواهان آنرا دستاویز ساختند و بازارها را بسته در چندجا ختمهای بسیار باشکوه گزارده در آن میان سہش های خود را به بیرون می آوردند و گفتگو از مشروطه میکردند .

در روزهایی که محمد علی میرزا با دستیاری حاجی شیخ فضل الله و دیگران آن رویه کاریها را که در بالا یاد کردیم بانجام میرسانیدند در بیرون مردم باین نمایشها پرداخته بودند ، و تا می توانستند بدگویی از محمد علی میرزا و حاجی شیخ فضل الله می کردند .

در همانروزها يك داستان نا بیوسانی نیز رخ داد . چگونگی آنکه سید علی آقا یزدی که گفته ایم یکی از ملایان بدخواه مشروطه و از بنیاد گزاران آشوب میدان توپخانه می بود ، بعنوان ختم برای حاجی تهرانی در خانه خود چادری افراشت و در خانه را برای آمد و شد مردم بگشاد و در آنمیان بهواخواهی آشکار از مشروطه پرداخت ، و از دوسید و دیگران ستایش برخاسته در زیر پرده بمحمد علی میرزا نکوهشها کرد . این کار او مایه شگفت هر کس بود و محمد علی میرزا چون آنرا شنید فراشانی فرستاد که چادر او را خوابانیدند . و خانه او را بزیر نگهبانی گرفتند . اینها نیک نشان میداد که محمد علی میرزا در دیده ها بسیار خوار شده و هوادارانش نیز از سستی کار او آگساز گردیده اند .

بدینسان میگذشت تا در آذرماه این سید علی آقا بمبدالعظیم رفته در آنجا بستی نشست ، و بیری مشروطه خواهی افراشته مردم را بر خود گرد آورد . همچنین صدر - العلماء و دسته های دیگری بشیوه دیرین خود بسفارت عثمانی پناهیدند و در آنجا انبوه شده بازار گشتن مشروطه کوشیدند .

در نتیجه این داستانها در تهران نیز رشته از هم گسیخت و برخی آزادپخواهان به چیرگی هایی برخاستند . از جمله کسانی آهنگه کشتن حاجی شیخ فضل الله کردند . چنانکه میدانیم حاجی شیخ فضل الله دشمن بزرگ مشروطه میبود ، که گذشته از کارهایی که در زمانهای پیش کرده و از ناچاری پابکنار گزارده بود ، از آغاز خرده خود کامگی دوباره پامیان گزارده از هر راه بکنندن بنیاد مشروطه کوشیده بود . چنانکه در پیش آمد اخیر محمد علی میرزا را از باز کردن مجلس باز داشت و شهرهای ایران را بر آغلا نییده ملایان راه بهزاری از مشروطه و فرستادن تلگرافها بدربار برانگیخت .

می توان گفت : این هنگام رشته کاهای محمد علی میرزا بپوش از هر کسی در دست این می بود . محمد علی میرزا در آن ایستادگی که در برابر آزادپخواهان و علمای نجف و نمایندگان سیاسی دولتهای اروپا می نمود پیش از همه بدلگرمی از پشتیبانی این می بود . از اینرو بسیار پاش می داشت و بهر گفته اش گوش میداد و در هر کاری اندیشه او را میخواست . در بیرون نیز مردم با انبوهی بدرخانه او میرفتند و می آمدند ، و او در سایه این پیش آمدها شکوه و جایگاه بسیاری پیدا کرده در آمدن و رفتن بکالسکه می نشست و همراهان بسیار با خود برمیداشت . میتوان گفت : این مجتهد شیمی بآرزوی دیرین خود رسیده آنچه از سال ها خواسته یافته بود .

از اینرو برخی از آزادپخواهان که ما نیک نشناخته ایم نقشه کشتن او را کشیده جوان بیباکی را بنام کریم دواتگر ، با کسانی بآن کار برانگیختند ، و آنان شب شنبه نوزدهم دی (۱۶ ذوالحجه) ، فرصتی جسته بکار برخاستند ، ولی به نتیجه ای که میخواستند نرسیدند ، و چون سرگذشت را محرر حاجی شیخ فضل الله برای پسر او در نجف نوشته است ، و آن

نوشته در دست است اینک کوتاه شده آنرا میآوریم :

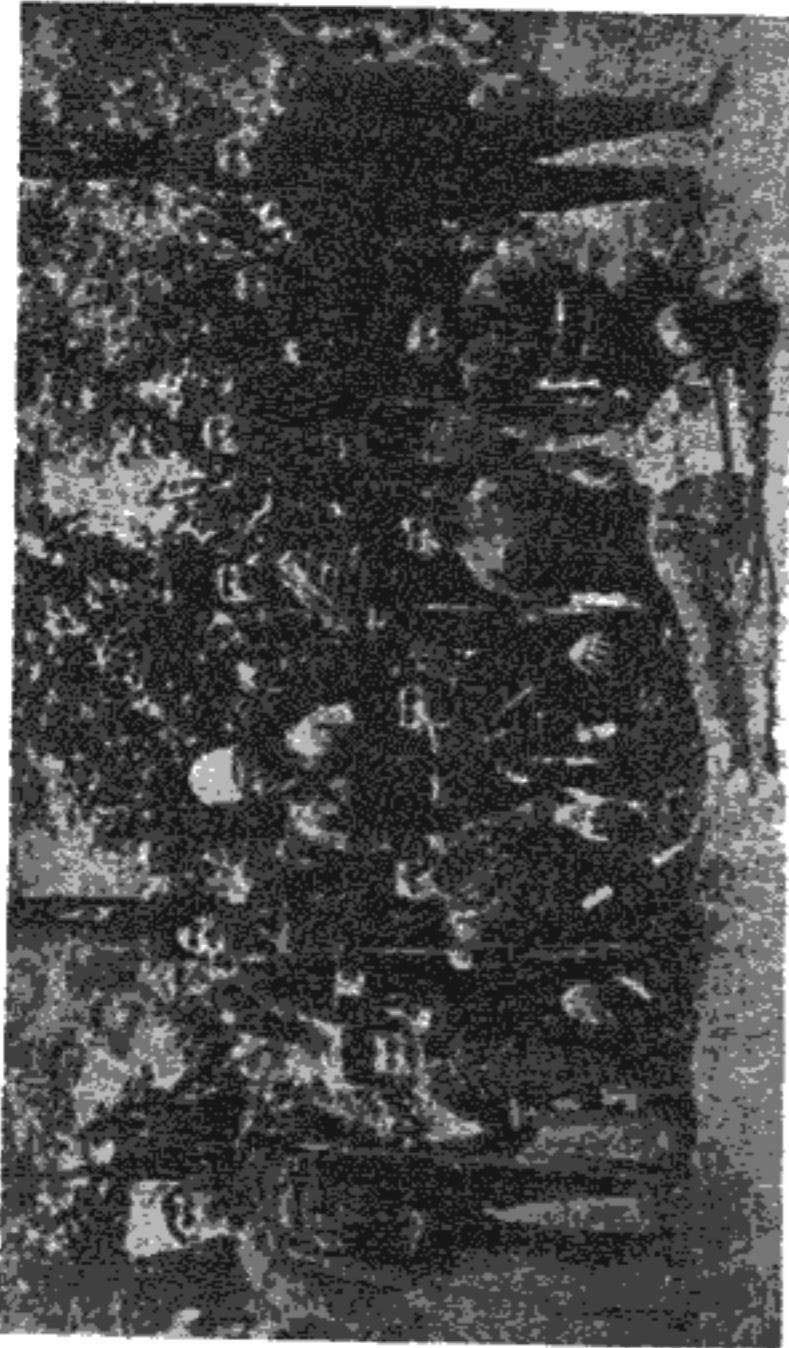
می نویسد : روز آدینه حاجی شیخ فضل الله بدیدن کسانی رفته بود و شب چون دوساعت گذشته ، همراه پسرش حاجی میرزا هادی و سه تن دیگر از ملایان پیراموش ، و چند تن نوکر که چراغ میکشیدند ، بجلو خان عبدالملك رسیده پیاده گردید ، یکی از سوی جلو پیش میآمد و چون بحاجی شیخ فضل الله رسید شش لول خود را کشیده تیری بسوی او انداخت ، او از گزند تیر سرپا ایستادن نتوانسته بزمین نشست و میرزا هادی بنگهداری او پرداخت ، و چون چند تیر دیگر نیز انداخت دو گلوله به میرزا حاجی آقا دماوندی (۱) (یکی از ملایان پیرامون او) رسیده او را هم زخمی گردانید ، و چون همراهان حاجی شیخ فضل الله بسر او ریخته خواستند دستگیر کنند يك گلوله از زیر گلولی خود زد که از استخوان گونه بیرون جهید . همراهان او که در آن نزدیکیها میبودند داستان را چنین دیده بگریختند . در این میان همسایگان باواز تیر بیرون ریخته از چگونگی آگاه گردیدند و هر سه از زخمیان را برداشته بخانه حاجی شیخ فضل الله بردند ، تیریکه باو خورده از زیر ران چپ گذشته بیرون آمده بود و زخمش کاری نمی بود . میرزا حاجی آقا از پا و از شانه زخم برداشته حال او نیز بد نمی بود . ولی خود زنده حالتش بد میبود و ز آسیب گلوله سخن گفتن نمی توانست . این بود هر چه پرسیدند پاسخی نگرفتند ، و تنها از مهرش دانستند که نامش کریم است . فردا نیز جستجوهای کرده دانستند پیشه دوائگری داشته است . بهر حال او را نگهداشتند . و چون زخمی بهبودی یافت زنجیر بگردنش زده بزدان فرستادند . حاجی شیخ فضل الله بکشتن او خرسندی نمیداد و گویا در زندان میبود تا تهران بدست آزادیخواهان افتاد . حاجی شیخ فضل الله و میرزا حاجی آقا نیز پس از چندی بهبودی یافتند .

این بود برخی از رخداد های تهران ، و چون در همان هنگامها **يك كار شگفتی از يك كار شگفتی هم از آزادیخواهان قفقاز رخداد که در پایان گفتار آزادیخواهان قفقاز آنرا نیز میآورم :**

چنانکه گفته ایم محمد علی میرزا میخواست از روس و انگلیس وامی گیرد . روس و انگلیس که از سالیان دراز وامدادن بایران را ، افزاری برای انجام آرزوهای سیاسی خود گرفته و تا آن هنگام چند بار وام داده بودند ، از دیر باز میکوشیدند که بار دیگر وامی دهند و بچیرگی خود افزایش دهند ، و چنانکه میدانیم از آغاز باز شدن مجلس چند بار این گفتگو را در آنجا بمیان آوردند ، و در هر بار مجلس بجلوگیری کوشید . لیکن پس از بسته شدن مجلس باز آن گفتگو در میان میبود . محمد علی میرزا نیز از بی پولی و تنگدستی آن وامی خواست . چنین گفتگو میرفت که پولهایی بنام « پیش قسط های » آن وام بمحمد علی میرزا بپردازند تا کار او راه بیفتد ، و سپس که دوباره مجلس

باز شد و آنرا به نيك داشت و قانونش گذرانید بازمانده را بپردازند ، و برای گروینز « جواهرات » دولتی را نام می بردند .

چنانکه گفتیم انجمن تبریز بجلوگیری از این کار برخاسته تلگرافها بپارلمانهای اروپا فرستاد . نیز علمای نجف « فتوایی » در آن باره بشهرها فرستادند . همچنین در خود کشورهای روس و انگلیس آزادیخواهان زبان بخرده گیری باز کردند . در نتیجه اینها



پ ۲۶۱

این پیکره نشان میدهد یکدسته از فداییان ارمنی را (این پیکره در سال ۱۲۹۰ برداشته شده و آنکه در کنار سرپا ایستاده پتروس خانست که آنسال به تبریز آمده بود)

(۱) اکنون در تهران است و بنام خطیبی شناخته میشود .

دو دولت گام پس گزاردند و از پرداخت پول باز ایستادند. از آنسوی از زمانیکه داستان بمباران مجلس با دست لیاخوف رخ داده بود، چون روزنامه های انگلیسی بر رفتار او ایرادهای بسیار می گرفتند، برخی از روزنامه های روسی نیز با آنان هم آواز شدند، و از دولت خواستار گردیدند که لیاخوف را بازگرداند.

این آوازه ها در روسستان محمد علی میرزا را به بیم انداخت. زیرا خود را بلیاخوف و نیروی او نیازمند می دید. از اینرو علاءالملک را برگزیده بنام «سفارت فوق العاده» به پترسبورگ فرستاد که در آنجا با دیدن این و آن، و با راندن گفتار در نشستها اندیشه مردان آزادیخواه روس را، چه در باره بازخواستن لیاخوف و چه در زمینه دادن وام، بسود او گرداند، و علاءالملک رفته بکارها و گفتارهایی پرداخت که در روزنامه های روسی نوشتند.

چون داستان وام در نزد آزادیخواهان در خور چشم پوشی نمی بود، و محمدعلیمیرزا اگر پول بسیار بدست آورده بتواند پیش افزودی، از اینرو کمیته ایرانیان در باکو چنین خواست که کسی را از ملاپان آزادیخواه ایرانی، بنام نمایندگی از سوی علمای نجف روانه پترسبورگ گرداند، که رفته در آنجا با سر رشته داران روسی بدیدار و گفتار پردازد، و ناخشنودی علمای نجف را در باره وام دادن بانها برساند، و چون سیاستگران روسی میخواستند اگر خودشان بنام دولت وامی ندادند سرمایه داران اروپا را وادارند که با گرفتن گسرو (جواهرات) وامی بمحمدعلیمیرزا دهند، آن نمابنده از این نقشه بجلوگیری کوشد.

این اندیشه را که مباداشند در همان روزها میرزا علی اکبر ارداقتی با میرزا عبدالعلی مؤید بیدگلی از گیلان بیساکو رسیدند. میرزا علی اکبر را میشناسیم که در پادشاه از گرفتاران بوده، و چون از آنجا رهایی یافت با دستور محمدعلیمیرزا در تهران نمانده روانه رشت گردید. لیکن در آنجا نیز سردار افخم (آقا بالاخان) که یکی از دشمنان بنام مشروطه می بود، او را آسوده نگزارده بقفقاز فرستاد. اما مؤید، اینمرد زمانی در نجف می بوده و درس میخوانده، ولی بی آنکه مایه ای اندوزد با ایران باز گشته بود، و در اینجا گاه در دبستانها آموزگاری کردی، و گاه خود را بامیر بهادر بستنی و شاهنامه برایش درست گردانیدی (۱) سپس در جنبش مشروطه با آزادیخواهان می بوده که میآمده و میرفته، و از اینرو پس از بمباران نهانی میزیسته تا همراه میرزا علی اکبر بگیلان رفته، و از آنجا بقفقاز رسیده، رویهم رفته یکمرد آشفته سری می بود که در خور کار بزرگی

(۱) شاهنامه ای که امیر بهادر بچاپ رسانیده با دست این بوده است. این مؤید کتبی در تاریخچه زندگانی خود نوشته که با خط خودش در دست هست. ولی سراپا دروغ و خودستایست. همین داستان رفتن به پترسبورگ را نوشته ولی چنین وا می نماید که راستی را علمای نجف او می شناخته اند و بنماینده برگزیده اند. گزاره های دیگر نیز می نویسد.

نمی بود. لیکن آزادیخواهان بریش پهن و انبوه و دستار بزرگ او ارج گزاردند، و همان را برگزیده رختهای گرانبهای پاکیزه برایش خریدند و پول گزافی بکیسه اش ریختند، و پانوف را که از ایران بیرون رانده شده و اینزمان در قفقاز با آزادیخواهان ایرانی همدمی می نمود و دلسوزی های بسیاری نشان میداد بنام ترجمان همراه او گردانیده روانه کردند.

بدینسان مؤید به پترسبورگ رفت، و در آنجا خود را بنام شیخ میرزا علی فرستاده ویژه علمای نجف شناسانیده، براعتمایی پانوف در یک میهمانخانه با شکوهی فرود آمد و بامردان سیاسی روس، بویژه با آزادیخواهان ایشان، بآمد و رفت و گفت و شنید پرداخت،

و در روزنامه ها گفتارها نوشت که همه این کارها را پانوف بنام ترجمانی اومیکرد. کم کم نام او به روزنامه ها افتاد. روسیان به جستجو پرداخته از ارفع الدوله در باره او پرسشهایی کردند. ارفع الدوله پاسخ فرستاد که در نجف چنان کسی نبوده است. از آنسوی روزنامه های انگلیسی در باره او بگفتگو پرداختند. تا چند هفته این گفتگوها در میان میبود تا روسیان در یافتند که نمایندگی او از نجف

دروغست و همانا میخواسته اند او را



پ ۲۶۲

صمصام السلطنه بختیاری

بگیرند که پانوف آگاهی میگرداند، و او را در رخت ناشناسی بسراه آهنی نشانیده

پهرون میفرستد . خود نیز جداگانه پهرون می‌آید . بدینسان هردو بباکو بازگشتند . لیکن در آنجا نیز ماندن نتوانستند و کمیته مؤبد را باستانبول فرستاد . پانوف نیز بکپلان آمد که درشورش آنجا دست داشت .

این داستان شیخ میرزا علی را که با همه هیاهویش سود بسیاری نداشت براون و دیگران بگشادی نوشته ، ولی پی برپشه آن نبرده و از اینکه شیخ میرزا علی همان مؤبد بیدگلی می‌بوده ناآگاه مانده‌اند .